

«انّ لله كنوزاً تحت العرش
ومقاتيحها السنة الشعراء»
حضرت رسول

الهام شعرا

اثر
روح الله مہرا بجا



عصر جدید
نورتنہ پاپ و نشر کتاب
دارمشتات - آلمان

الهام شعرا

تأليف: روح الله مهرباخانی

صفحه آرائی: فرشته تیفوری حجازی

ناشر: مؤسسه عصر جدید . دارمشتات آلمان

چاپ دوم (با تجدید نظر و اضافات)

۱۶۱ بدیع . ۱۳۸۳ شمسی . ۲۰۰۴ میلادی

فهرست مطالب

ج	مقدمه نشر دوم
ز	دیباچه
۱	تعریف شعر
۷	آثار انبیاء
۲۴	آثار یوم بدیع
۳۸	بشارات ظهور
۴۳	بشارات شلمغانی
۵۸	بشارات شیخ محی الدین اعرابی
۶۳	بشارات سلطان حسین اخلاطی
۶۷	سنائی
۶۸	شیخ فریدالدین عطار
۷۱	مولوی
۷۳	شیخ بهائی
۷۴	فردوسی
۷۵	خاقانی شروانی
۷۶	حافظ

۸۵	شاه نعمت الله ولی
۹۳	قوشچی اوغلی
۹۵	حکیم بابا اسکوداری
۹۶	امیر مازندرانی
۹۸	صحبت لاری
۱۱۰	حضرت طاهره
۱۱۹	قآنی
۱۲۵	فهرست مراجع
۱۲۸	فهرست اسامی خاص

مقدمه نشر دوم

رساله‌ای که از نظر دوستان می‌گذرد و مؤسسه عصر جدید همت به تجدید چاپ آن نموده، برای نگارنده نگاه بدان، نگاه به نقطه دوری از زندگی، یعنی ۵۵ سال پیش دوره جوانی و بهار زندگانی است. این رساله دومین اثر بنده بعد از رساله شهر عکا است که نشر اول آن توسط لجنه جوانان طهران در آن زمان صورت گرفته بود. در مندرجات آن مسلماً خامی و ناپختگی هویدا است. البته این بدین معنی نیست که آن خامی، حال به پختگی انجامیده باشد، بسیار بوده‌ایم خامانی که به پختگی نرسیده سوخته‌ایم.

زمانی که نگارنده به تألیف این کتاب دست زد، کتب بسیاری توسط دانشمندان در زمینه تاریخ، استدلال و شرح اصول امر تحریر می‌شد، ولی این کتب غالباً جنبه عمومی داشت و کتب قلیلی در باره مطالبی خاص تألیف می‌شد. اگر تاریخ امر بود، حیات طلعات مقدسه همراه مؤمنین دوره آنها به طور عموم نوشته می‌شد و اگر درباره مؤمنین بود، شرح حال عده‌ای از آنها در یک کتاب مدون می‌گشت و کمتر کتابی مخصوص شرح حال یک نفر از گذشتگان بود. لذا مؤلف فرصت استقصاء و تحقیق نمی‌یافت. کتب استدلالیه نیز غالباً همین صورت را داشت که مؤلفین دلایل عقل و نقلی را از

کتب متعدده جمع می فرمودند و وقت آن نرسیده بود که درباره هر مطلبی تحقیق دقیق شود و مطالب مجمل به طور مفصل بیان گردد. وقتی جناب روحی روشنی اعلی الله مقامه کتاب «خاتمیت» را درباره مطلب خاصی نوشت، این امر تازگی داشت.

چون نگارنده در صدد تحریر مطلب تازه ای بود، به فکر افتاد، رساله ای در باره بشارات شعرا اختصاصاً تدوین کند و در ضمن نظری مختصر به آثار انبیاء از نظر شعر بنماید. البته برای این کار بضاعتی قلیل داشت و سعی وافر لازم بود، ولی به اقتضای شوق و شور جوانی از پای ننشست تا این مجموعه را هدیه دوستان نمود. اول یک قسمت آن در مجله آهنگ بدیع منتشر شد، سپس تمام آن در کتابی به نام «مقام شعر در ادیان» انتشار یافت و در مدت کوتاهی نایاب شد.

در این جا باید نظر خواننده را به مطلبی جلب نماید که در مقدمه نشر اول هم به آن اشاره شده است و آن این که چون خواننده غیر مؤمن به امر بهائی تمام این رساله را مطالعه نماید و در آن فقط بشارات شعرا را از امر مبارک بیابد، ممکن است با خود بیندیشد که بهائیان دلیل ظهور مکلم طور را فقط در کتب شعرا می یابند و بشارات موعود کل ازمنه را در اشعار چامه سرایان جستجو می نمایند.

باید در نظر داشت که دلیل اصلی و اساسی ظهور بدیع، طبق آنچه در آثار متعددهٔ جمال قدم اشاره شده، نزول آیات الهی و کلمات ربّانی است.^۱ حضرت بهاءالله در لوح احمد که در صبحدم اعلان و اعلام ظهور امر به جهانیان در ادرنه نزول یافته، به صراحت بیان می‌فرمایند: «قل یا قوم ان تکفرو بهذه الآيات فبأی حجة آمنتم بالله من قبل هاتوا بها یا ملاً الکاذبین». طبق این بیان مبارک، نه تنها در این ظهور، بلکه در همهٔ ادیان، دلیل بارز و قاطع پیغمبر الهی کلمات و آیات او بوده است. حتی مظهر ظهور «کلمة الله» نامیده شده است و مقصود از احتجاج به آیات اثر و نفوذ کلمات الهی است که چون بهار حیات بخش، هر زندهٔ افسرده‌ای را جان تازه می‌بخشد و سبب ظهور خرمن خرمن گل و میوه در بوستان ارواح انسانی به همان اندازه در جامعهٔ بشری و به روابط انسانی می‌گردد و مصداق سنریمم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم، جلوه می‌نماید.

بعد از این برهان اساسی، برهان بشارات کتب مقدسه و الهامات نفوس روشن روان است که در ادیان گذشته بدان استدلال شده. احیاناً چون در مسیحیت آن را دلیل اساسی شناخته‌اند، این نوع بشارات در ظهور جمال

^۱ باید در نظر داشت که وقتی مظهر الهی ظهور می‌نماید، تا وقتی که آفتاب وجود او در عرصهٔ خاک روشن است، دلیل او وجود اوست (وجوده اثباته)

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب

ولی دلیل آیات پایدارتر است که هم برای حاضران و هم آیندگان حجت است. این است که از آن به عنوان دلیل اساسی یاد می‌شود.

قدم، چنان که نگارنده در مقاله دیگری یا آوری نموده^۱، گاهی چندان قاطع اند که حتی نفوس را که به هیچ دینی معتقد نیستند، به حیرت وامی دارند.

این بشارات، چه آیه‌ای از آیات یا حدیثی از احادیث یا شعری از شعرا، باعث سرور خاطر مؤمنین و اطمینان قلب مخلصین می‌شود و مشاهده آنها چه بسا حس طلب را در نفوس حق‌جو بیدار می‌کند.

شعر و شاعری و حساسیت در برابر آن از صفات عالیّه ما ایرانیان است که حکایت از صفای روح و انتعاش درون آنها دارد. کمتر ایرانی است که در عمر خود شعری نگفته و یا روزی بگذرد که به مناسبتی به یاد شعر نیافتاده باشد. کمتر بحثی بین دو نفر پیش می‌آید که به بیتی و مصرعی انجام نیابد و یا مقاله‌ای تحریر شود که به شعری مزین نباشد. در این باره، یعنی علاقه به شعر، عالم و جاهل، کاسب و مهندس و طیب و رفتگریکسانند. این است که اغلب بزرگان و عرفای ما مانند عطار و مولوی به شعر سخن گفته‌اند و اغلب ضرب‌المثل‌های فارسی موزونند. نگارنده نیز در موقع تألیف این رساله، پیش از آن که هدیه‌ای تقدیم دوستان نماید، خود از سرودن اشعار شعری که یاد جمال دلدار کرده‌اند، لذت جان و دل برده است، چه که «از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است».

^۱ مجله پیام بهائی، شماره ۲۶۹، آوریل ۲۰۰۲

دیباچه

صفحات آینده که از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت، رساله‌ای است که نگارنده در ایام اقامت خود در کاشان در شهرالعلاء ۱۰۶ نوشته است. این رساله شامل مقدمه و دو مطلب است. مقدمه شرحی است درباره شعر از نظر اهل معنی و مطلب اول توضیحی است درباره آثار انبیاء و ائمه هدی از نظر شعری و ثانی آن که قسمت بیشتر رساله را شامل است، تحلیلی است از آثار شعری که بشارت به ظهور مبارک داده و در دیوان‌های شعری خود صریحاً یا تلویحاً جلوه نگار روحانی و طلوع آفتاب ربّانی را یاد کرده‌اند. البته همه می‌دانیم که دلیل اصلی انبیا، آیات الهی است و بشارات، چه در آثار انبیا و چه روشندان قرون و اعصار، در اصطلاح استدلالیه نویسان جزء ادله ثانویه به شمار می‌آیند و این دلایل ثانوی در عین آن که حجّت قاطع ظهورات الهی نیست، معذک در شمار ادله تأییدیه موجب اطمینان قلوب اهل تحقیق و مجاهده، باعث سرور و نشاط خاطر دوستان می‌گردد.

یک نوع از این دلایل عبارت از بشاراتی است که از زبان عرفا و روشن ضمیران به نظم یا به نثر یاد شده و این گروه از احوال و آثار مظهر موعود و علامات و وقوعات عصر وی و حتی از تاریخ ظهور یا از اسم مبارک حضرتش یاد کرده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در لوح محمد هاشم کاشانی در این خصوص می‌فرمایند: «بشاراتی که از نفوس مختلفه در ظهور جمال مبارک و حضرت اعلیٰ واقع، آن نفوس فی الحقیقه از رجال غیب بودند ولی به ظاهر به اسماء مختلف و طوائف متعدده مشهور. اما در حقیقت بر صراط مستقیم و منهج قویم قائم و بر دین الله راسخ و سالک مسلک ائمه اطهار بودند.»

این گونه مبشرین در ظهور جدید، به عکس ظهورات سابقه، بسیار زیاد بوده‌اند و آنچه را نگارنده در این کتاب از آنها نام برده، عده‌ای از آنانی هستند که به لسان شعر در زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و لهجه‌های محلی بشارت به ظهور و طلوع نور داده‌اند.

مبشرین ظهور از شعرا به نحوی که در ضمن رساله نیز بدان اشاره خواهد شد، بر سه نوع بوده‌اند. یک نوع آن‌هایی که به فرموده حضرت اعلیٰ بلااراده ابیاتی از زبانشان در مژده ظهور جاری شده و در عین توجه به عالم معنی، حقایقی به قلمشان الهام یافته که شاید خود نیر بدان واقف نبوده‌اند. مانند بشاراتی که در دیوان حافظ می‌توان یافت.

قسم دیگر عرفا و اولیایی بوده‌اند که در مقامات روحانی، جمال محبوب الهی را می‌دیده‌اند و ندای او را در عالم وجدان می‌شنیده‌اند. لذا آنچه گفته‌اند، فهمیده و نوشته‌اند. بشارت این گونه شعرا معمولاً صریح‌تر و قاطع‌تر است، از قبیل شیخ محی‌الدین عربی و سلطان حسین اخلاطی و قوشچی اوغلی.

سوم شعرائی هستند که بشارات ظهور را از کسی شنیده و یا در کتابی خوانده‌اند و آن را به زبان شعر تکرار کرده‌اند، مانند ابوجعفر شلمغانی و فردوسی طوسی.

امید است، این اثر مورد استفادهٔ دوستان قرار گرفته و موجب دعای خیر آنان در بارهٔ نگارنده باشد.

بنام گویندهٔ توانا

تعریف شعر

در تعریف شعر به معنی خاص میان اهل بصر و بصیرت، یعنی ظاهر بینان و معنی نگران اختلاف نظری موجود است. علمای ادب، شعر را عبارت از کلام منظوم می‌دانند و مقابل آن را کلام منثور می‌گویند. «الشعر کلام یقصد به الوزن و التقفیه»^۱ و برای آن در هر زبانی قواعد و قوانینی متفاوت مرسوم داشته‌اند. چنان که برای بیان عروض و قوافی و بدائع شعری فارسی که تقلیدی از سبک عربی است، کتبی نوشته و منتشر کرده‌اند. ولی در مقابل، جمعی دیگر از اهل بصیرت و صاحبان ذوق لطیف این معنی و تعریف را برای شعر کافی ندانسته، بلکه معتقد شده‌اند که نوع بشر از بدو نشو و نما و ظهور عقل در او، احساسات و عواطفی از یزدان مهربان به او عطا شده و این احساسات موجود در ارواح که چون اقیانوسی عمیق و ساکن و یا چون ناری فروزان در زیر خاکستر اعضا و ارکان مخفی و پنهان است، گاه گاهی به واسطهٔ انفعالات درونی و تأثرات خارجی که چون نسیم خنک به او وزیده، آن دریا را موج و آن آتش را شعله‌ور می‌سازد، غلیان فوران یافته و رشحاتی از آن به ساحل وجود در صورت‌های مختلف می‌ریزد، یعنی گاهی به صورت کلماتی رقیق و لطیف از زبان بیرون می‌تراود و زمانی به گونهٔ قطراتی روشن از دیده به گونه جاری می‌گردد. به قول شاعر عرب:

^۱ شعر کلامی است که در آن وزن و قافیه منظور است

كَأَنَّ فَوَادِيَّ مَجْمَرٌ عَنَبْرٌ عَلِي نَارِ قَلْبِي وَاللِّسَانُ يَرُوخُ
تُرْجِمُ عَمَّا فِي ضَمِيرِي مَدَامِعِي وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالذِّي فِيهِ يَرَشَّحُ^۱

یعنی: قلب من مانند منقل آتشی است که عنبری بر آن نهاده باشند و زبان من بوی آن عنبر را چون بادبیزن پراکنده کند. و دیدگانم ترجمان ضمیرم بوده و آن چه را در دل دارم، بیرون می دهند و از کوزه همان برون تراود که در اوست. این عده معتقدند که شعر حقیقی همان است که نتیجه انجذاب و اشتعال و فوران و هیجان ارواح منیره و دل های روشن باشد، منتهی از آنجایی که یار زیبا به زیب زیباتر گردد و قامت رعنا به دیبای دلربا آرایش بهتر پذیرد، لذا غالباً این عواطف و احساسات به صورت کلام منظوم از لسان اهل دل بیرون می تراود. پس در نظر این دسته، شعر حقیقی عبارت از عواطفی است روحانی و احساساتی وجدانی که از طبایع و اذواق لطیفه منظمآ برون آید. آری این گونه اشعار است که به نام ادبیات شیرین و دلپذیر در میان اقوام و ملل جلوه نموده، یعنی جمعی قلیل از اهل هر مملکت قلم خود را مترجم احساسات روحانی و عواطف وجدانی قرار داده، قرن ها نام خود را جاوید و عصرها ارواح و نفوس ملتی را مجذوب خویش می نمایند. اشعار و ابیاتشان در قلب هر خواننده ای اثر نموده و افکارشان در روح هر شنونده ای نافذ می گردد.

این نفوس در بیان احساسات خویش متکی به معلومات خود نبوده و عواطف عالیه را به رنگ های علوم و رسوم غالباً ملون نمی سازند. این است

^۱ نقل از هدیة الخیر حسن بهاء الدوله

که سقراط حکیم که از قلم اعلیٰ به سید الفلاسفه موسوم گردیده، دربارهٔ آنها گفته است: «مایهٔ کلام شعرا دانش نیست، بلکه گفته‌های ایشان حاکی از بعضی عواطف طبیعی و شور و ذوقی است نظیر آن چه از گه‌نه و اهل وجد و حال دیده می‌شود. کلمات شیرین از زبان جاری می‌سازند، ولی خود نمی‌فهمند، چه می‌گویند»^۱.

نفوذ و اثر این گونه ابیات و اشعار در ملل و اقوام به قدری شدید است که در تاریخ نمونه‌های عجیبی از آن ملاحظه شده و آثار بدیعی مشهود گردیده است. داستان رودکی و سلطان نصرین احمد سامانی که شاعر توانست با چند بیت پادشاهی را که در مقابل لشگری پای استقامت می‌فشرد، چنان مسحور و مغلوب اشعار خود نماید که او را بی موزه به سوی بخارا روان سازد، زبانزد هر کودک دبستانی است. در تاریخ حیات هارون الرشید، بزرگترین خلفای عباسی، آورده‌اند که وقتی اقدام به بنای قصری عالی نمود و مدتی دراز جمعی را مأمور و مباشر عمارت آن کاخ رفیع فرمود و چون آن بنا چنانچه مطلوب خاطر آن سلطان مقتدر بود، ساخته و پرداخته گردید و به هر زینتی آراسته گشت، خلیفه با شکوه کسروی بدانجا نزول اجلال نموده، بارعام داد. جمعی از بزرگان ملت و اعیان دولت به حضور وی باریافته و بساط عیش و عشرت، چنانچه لایق بساط خلافت بود، فراهم گشت. هارون برای کمال و جمال آن بزم دل‌آویز، ابوالعتاهیه، شاعر معروف دربارهٔ خود را امر به وصف حال آن بارگاه جلال کرد. شاعر در مقابل سُدّه خلافت بریا ایستاده، چنین سرود:

^۱ حکمت سقراط، ص ۴۳

عِشْ مَا بَدَا لَكَ سَالِمًا فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقُصُورِ

یعنی: ای خلیفه با تنی سالم در مدت حیات در ظل قصور عالی عیش نما و این بیت را چندان ملیح و مؤثر ادا نمود که هارون را مست و مدهوش ساخته، فرمود، دنبال آن را بگو! گفت:

يُسْعَى عَلَيْكَ بِمَا اسْتَهَدَّ تَ مِنْ الرِّوَا حِ إِلَى الْبُكُورِ

یعنی: و با استفاده از آنچه فراهم است، شب‌های خود را به روز آور. خلیفه را مسرت افزون‌تر گشته، او را مأمور به ادامه شعر ساخت. ابوالعتاهیه سرود:

فَإِذَا النُّفُوسُ تَقَعَّقَعَتْ فِي ظِلِّ حَشْرَجَةِ الصُّدُورِ
فَهُنَاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنَا مَا كُنْتَ إِلَّا فِي غُرُورِ

یعنی تا هنگام احتضار که نفس‌ها در سینه‌ها به شماره افتد، آنگاه در خواهی یافت و یقین خواهی نمود که جز غرور از دنیا نصیبی نداشته‌ای. دو بیت آخر خلیفه را که غرق در عالم مسرت و نشاط بود، چندان مغلوب و مقهور ساخت و مفهوم تنبه آمیز و تأثر انگیز آن در جان و روان آن سلطان چندان اثر نمود، که یک باره حالش منقلب گردید و سرورش مضمحل گشت. اشک دیده چون جوی روان ساخت و با حالتی متأثر و

متوجه به مقامات روحانی و عواقب حیات جسمانی از آن بارگاه برخاسته فرمان داد که فوراً آن بساط را برچینند و تا زنده بود، در آن قصر به مجلس عشرت ننشست و یاد آن شعر جانگداز از خاطرش محو نگشت^۱.

بالجمله اهل حقیقت، نظم را لباس شعر و آرایش معانی لطیفه دانسته و برای نفس تزئین به تنهایی اهمیت زیادی قائل نیستند. همان طور که فی المثل آواز چون در موقع خواندن ابیات به کار رود، صد بار بر ملاحظت آن بیافزاید، ولی اگر کسی در آواز خود از ذکر اشعاری خودداری نماید و ساعتی به های و هوی تنها اکتفا کند، نه تنها مطبوع نخواهد بود، بلکه موجب استهزاء نیز خواهد گشت. به عبارت دیگر معنی در شعر عبارت از روح است و انتظام حروف و کلمات به جای هیکل، هرچند به ظاهر هیکل رعنا و زیبا، محبوب و دلرباست، ولی این زیبایی صادر از مبدء روحانی است، چنان که اگر هیکل از روح محروم ماند، نه تنها محبوب نبوده، بلکه باعث تنفر اهل شعور نیز خواهد گردید. به قول مولوی:

آنچه محبوب است، صورت نیست آن

خواه عشق این جهان، خواه آن جهان

گر که بر صورت تو عاشق گشته‌ای

چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای

صورتش برجاست، این زشتی ز چیست

عاشقا و این که معشوق تو کیست

^۱ تجارب السلف

این است که اهل دل نه ابرو، بلکه اشارت‌های ابرو را زیبا دیده و نه گیسو، بلکه پیچش مو را زنجیر پای دل‌ها شمرده‌اند.

این توجه به حقیقت و معنی برای اهل بصیرت گاهی چندان غلبه می‌یابد و آنها معانی و احساسات روحانیه را چنان عالی و بزرگ ملاحظه نموده، در صورت الفاظ می‌ریزند که دیگر صورت و نظم صوری را نیز برای شعر خویش چندان ضروری نمی‌شناسند یا ظروف الفاظ گنجایش بحر معانی را نیافته، تعادل و انتظام خود را از دست می‌دهد و معنی طلبان نیز هنگام خواندن آن اشعار و ابیات از صورت غفلت می‌نمایند.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

برای نمونه می‌توان معدودی از اشعار مولوی، عارف نامی ایران، را نام برد که گاهی در غلبه حقیقت قواعد صورت را زیر پا نهاده و لفظ را فدای معنی نموده و یا جمال قدم جل اسمه الاعظم که گاهی در موقع تموج دریای زخار عشق و معنی به صورت غزل و قصیده توجه به قواعد مرسومه بین اهل ادب نفرموده و زر و زیور را از هیکل برازنده عروس معانی و یار روحانی برگرفته‌اند و اهل تحقیق اشاره به این حقیقت گفته‌اند: «زشت نبود گر عروس خوب بی زیور بود»، «حاجت مشاطه نیست روی دلارام را».

آثار انبیاء

در تعریف شعر گفتیم که آن عبارت از حقایقی است که از قلوب پاک و افئده تابناک تراوش نموده و از جلوه و طراوت خود، قلوب اهل دل را منجذب و ارواح روشن دلان را مشتعل می‌سازد. اما آنچه را که انبیای الهی در صورت الفاظ بیان می‌فرمایند، عبارت از حقایق و معانی لطیفه‌ای است که از قلوب آنها به همان نسبت نبوت و رسالتشان تراوش می‌کند، یعنی آفتاب ازلی و شمس حقیقت از مبدء الهی در آینه ارواحشان جلوه نموده و لسانشان مترجم آن حقایق و جلوه‌ها می‌گردد و این همان است که به وحی در لسان رسل تعبیر گشته است.

درباره وحی در کتب و آثار گذشتگان و متکلمین اسلامی مطالبی مذکور گشته که غالباً از حقیقت عاری است و قضایای قدمت و حدوث کلام الله و قرآن و کیفیت نزول آن به وسیله جبرئیل که در آیات قبل نازل و دانشمندان تفاسیری به فکر خود درباره آن نموده‌اند، مطالبی است که این مقام را گنجایش ذکر آن نیست، بلکه حقیقت موضوع چنانچه از آثار الهیه در این ظهور اعظم بر می‌آید، عبارت از آن است که انبیای الهی دارای روح و گوهری هستند ماورای روح و گوهر بشری که از آن به روح القدس تعبیر شده است. لذا تراوشاتی که از گوهر فؤاد آنها در صورت الفاظ ظاهر می‌گردد، همان درجه با ما تفاوت دارد که روح و نفس ما با آنها متفاوت است.

تصور نمایید که یک قطعه سنگی را صیقلی نموده، در برابر نور قرار دهید و سپس الماس و یاقوتی را نیز در کنار آن بگذارید، بدیهی است انعکاسی که از الماس و یاقوت به ظهور می‌رسد، هرگز قابل قیاس با سنگ صیقلی شده نیست. همین طور چون نفوس بشر صیقل روح یافته و به عرفان الهی موفق گردند، جلوه‌ها و تراوشاتی از ارواح و قلوب آنها در ظاهر مشاهده می‌گردد، ولی چون آفتاب وحی الهی در قلوب انبیا پرتو افکند، روشنی آن جواهر درخشان که گاهی به صورت کلمات جلوه می‌نماید، چشم عالمی را خیره می‌سازد و در تطبیق آن با کلام بشری مضمون: «ماللتراب و رب الارباب» تحقق می‌یابد.

انبیای الهی نه تنها آثارشان از حیث معنی دارای این کیفیت است، بلکه غالباً از حیث صورت نیز دارای نظم و ترتیب بدیع و کامل و جامع و گاهی از اوقات موجب حیرت است و به نحوی که جناب ابوالفضائل مرقوم فرموده‌اند^۱، هم چنان که رسل و انبیا از حیث روح مظاهر اسماء و صفات الهی بودند و چون آینه تمام نما از حضرت باری حکایت می‌نمودند، از حیث جسد نیز مظاهر انسانیت و مطالع جمیع صفات کامله بشریه بوده‌اند، بلکه در این کمالات افضل از جمیع نوع انسان به شمار می‌رفته‌اند و از آنجایی که صفت حسن بیان و لطف تبیان و فصاحت و بلاغت و بالأخره ادای کلام به احسن وجه از کمالات انسانی به شمار می‌رود، این است که انبیای الهی نیز غالباً کلمات خود را به بهترین و شیرین‌ترین و بلیغ‌ترین طرز ادا می‌کنند و چون هر کلامی که مرتب و منظم است، بهترین نوع سخن

^۱ ترجمه از حجج البهیه

است، این است که آثار آنها غالباً موزون و منظوم بوده، اگرچه نوع نظم و ترتیب آنها با اوزان عروضی زبان فارسی کنونی که بعد از اسلام رایج شده، مطابق نباشد.

در دودین یهود و نصاری ادعیه و اذکار زیادی به نحو سرود و شعر صدور یافته که مؤمنین، اصل یا ترجمه آن را تلاوت می نمایند. مخصوصاً از سلیمان نبی رساله‌ای به نام «غزل غزل‌ها» موجود است. این رساله دلدیر که شامل هشت باب و فصل است، دارای مضامین شیرین عاشقانه و تعابیر ملیحی است.

اما در زمان حضرت زردشت نیز آثار الهی، یعنی اوستا، بنابر آنچه محققین نوشته‌اند، به صورت شعر نازل شده و عبارات «گاتها» کلام منظوم و موزون است^۱، منتهی همانطور که ذکر شد، این نظم با اوزان عروضی ما متفاوت است، بلکه از لحاظ شماره‌های هجاهای هر مصراع دارای نظم کامل است و نه تنها این آثار، بلکه تمام اشعار قبل از اسلام در ایران به همین نحو بوده است و این نکته از ابیاتی از قبیل:

آهوی وحشی در دشت چگونه دوزا یار ندارد، بی یار چگونه رودا

که از آن زمان نقل کرده‌اند، معلوم می‌گردد.

قرآن کریم، چنانچه اکثر محققین بدان تصریح کرده‌اند، از حیث فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب به حد اعلی بوده، به حدی که در تمام

^۱ به کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضا زاده شفق مراجعه شود

ادوار اسلامی آن را معجز شمرده‌اند، یعنی چه در ادوار اولیه که در نوع کلام و سبک و اسلوب آن دقت کرده‌اند و چه در قرون وسطای اسلامی، یعنی زمان خلفای عباسی که از نظر فصاحت در آن نگرسته‌اند^۱، همه به معجز بودن آن گواهی داده‌اند. آیات قرآن بعضی کاملاً به صورت شعر بوده و آن را می‌توان با تطبیق بعضی از بحور شعریه یک یا دو مصراع یک بیت قرار داد. چنانچه شعرا و ادبا در زمان‌های مختلف این عمل را کرده‌اند و در کتب بدیع، صنعتی به نام صنعت اقتباس به وجود آمده که عبارت از گنج‌نابیدن آیات قرآن بعینها در یک یا دو مصراع شعر است. شمس العلماء گرگانی در کتاب نفیس خود به نام «ابدع البدایع» در مثالی که برای اقتباس آورده، این بیت را ذکر نموده است:

یا ایها الناس اتقوا ربکم
زلزلة الساعة شیء عظیم

و جناب میرزا نعیم سدهی آیات زیادی را بدین نحو در کتاب خود گنج‌نابیده که محض نمونه به معدودی از آنها اشاره می‌رود:

ومن الماء کل شیء حی
ایها الناس انتم الفقرا
انکم غافلون عن ذکره
وهو غالب علی امره

^۱ درالبهیه

ویدالله فوق ایدیهم.

به همین واسطه بوده که کفار در آن زمان حضرت را شاعر می خوانده اند. منتهی به عقیده واهیة آنها حضرت رسول شاعری بودند که شعرشان از روی جنون و دیوانگی سروده شده و غالباً از قوانین شعری سهمی نبرده است و این موضوع در چهار موضع از قرآن یاد شده است. از جمله در سوره صافات است که می فرماید: «ویقولون أئنا لتاركوا آلہتنا لشاعر مجنون»، یعنی می گفتند که آیا ما خدایان خود را برای شاعری دیوانه ترک کنیم. و در سوره طور وارد: «ام یقولون شاعر نترصب به ریب المنون»، یعنی آیا می گویند، پیغمبر شاعری است و انتظار می بریم، او دچار حوادث روزگار شود. هم چنین در سوره انبیا نازل شده: «بل هو شاعر فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون»، یعنی بلکه گفتند که شاعر است، پس باید برای ما معجزه بیاورد همچنان که فرستاده شدند پیشینیان. و باز این مضمون در سوره حاقه تکرار شده است.

گاهی اوقات شعرای عرب اشعار خود را با آیات قرآن مجید مطابقت کرده و آنها را شعر ناقص می شمردند و مباحثه معروفی که بین دختر امرء القیس و حضرت فاطمه بنت رسول الله بر سر «دنت الساعة و انشق القمر» و «اقتربت الساعة و انشق القمر»^۱ که اولی از امرء القیس و دومی آیه قرآن مجید است، واقع شد، معلوم اهل اطلاع و از شواهد این گفتار است.^۲

بعضی از شعرائی که در زمان حضرت بودند، مورد طرد و نفرین رسول عربی قرار گرفتند و آیه «الشعراء یتبعهم الغاوون...» تا این که «... انهم یقولون

^۱ معنی هر دو عبارت این است که: ساعت نزدیک شد و قمر منشق گشت

^۲ برای اطلاع به این حکایت به کتاب وسیلة النجاة مراجعه شود

ما لا یفعلون»^۱ درباره آنها نازل شد و این برای آن بود که بعضی از شعرا در آن زمان که هجو آنها درباره اشخاص تأثیر شدیدی در مردم داشت، حضرت رسول و آثار مقدّس ایشان را هجو می‌کردند و قصائدی در این خصوص سروده بر سر زبان‌ها انداختند. بدین جهت آن حضرت حکم قتل بعضی از این شعرا را صادر کردند از جمله آنها شخصی بود به نام کعب بن زهیر که قصیده‌ای در هجو آن حضرت سروده و حضرت رسول خون وی را هدر فرمودند. چون این خبر به شاعر رسید دانست که از دست مسلمانان جانباز و فداکار آن زمان مفّرّی نخواهد یافت. لذا به نحوی که هندوشاه نخجوانی در کتاب خود یاد نموده، چاره را در توسل به آستان رسول الله دانسته، روزی سر و روی خود را بسته و سوار شتر شده، ناشناس به مدینه آمده، در مقابل مسجد رسول فرود آمد و مضطربانه دامن حضرت را گرفت و امان خواست. چون امان یافت، روی خود را گشوده، خویشتن را معرفی نمود و از گذشته عذر خواست و تمنا نمود که بدو اجازه داده شود تا شعری را که در مدح حضرت سروده بر منبر رفته بر جمعیت بخواند. حضرت اجازه فرمودند و او قصیده غرائی را که سروده بود، خواند و چون بدین شعر رسید که:

^۳ معروف است که فرزّدق شاعر وقتی نزد سلیمان بن عبدالملک شعری برد که مضمون دلیل بدکاری شاعر بود. سلیمان گفت: «تو به فسق خود اقرار کردی. حد زدن تو واجب شد.» فرزّدق گفت: «کتاب الله یدرء عتی»، یعنی قرآن از من دفاع نموده است. پس این آیه را خواند که: «انهم یقولون ما لا یفعلون»، یعنی شعرا می‌گویند، آنچه را نمی‌کنند. شاعر دیگر در این مقام گفته است:

نَحْنُ الَّذِینَ آتَى الْکِتَابُ مُخْبِرًا بَعَفَافٍ أَنْفُسِنَا وَفَسَقَ الْأَلْسُنِ

مضمون: ما شعرا کسانی هستیم که کتاب الهی از عفاف نفس ما و فسق زبان ما خبر داد

انَّ الرَّسُولَ لَنُورٍ يُسْتَضَاءُ بِهِ مَهْنَدٌ مِّنْ سُيُوفِ الْهِنْدِ مَسْلُوكٌ

یعنی پیغمبر نوری است که تمام از او روشنی می‌گیرند و شمشیری است کشیده از شمشیرهای هندی. حضرت کلامش را قطع کرده، فرمودند، بگو: «مَهْنَدٌ مِّنْ سُيُوفِ اللَّهِ مَسْلُوكٌ»، یعنی حضرت رسول شمشیری است کشیده از شمشیرهای خدائی^۱.

از حضرت رسول شعر عروضی جداگانه چیزی باقی نمانده است ولی به حضرت امیر که در فصاحت و بلاغت نابغه دهر بوده‌اند، و کلام او را فوق کلام خلق و تحت کلام خالق گفته‌اند، یک دیوان شعر منسوب داشته‌اند که نسخه‌ای از آن که در بمبئی در ۱۴۳ صفحه به چاپ رسیده، بدین بیت شروع می‌شود:

النَّاسُ مِنْ جَهَّةِ التِّمَالِ أَكْفَاهِ أَبُوهُمُ آدَمُ وَالْأُمَّ حَوَاءُ

یعنی مردمان از لحاظ صورت مانند همنند، پدر آنها آدم و مادرشان حواست. ولی جمعی در دور اسلام معتقدند که ابیات این دیوان جز دو بیت از حضرت نیست، بلکه اشعار دیگران است که بدیشان منسوب داشته‌اند و بدین نکته نفوسی چون علامه فیروز آبادی، صاحب قاموس اللغة (متوفی ۸۵۰) و

^۱ تمام قصیده‌ی کعب بن زهیر در کتاب طبقات ابن السبکی مذکور و بیت اولش چنین است:

بَأْتِ سَعَادُ فِقَلْبِي الْيَوْمُ مَتْبُولٌ
مُقِيمٌ عِنْدَ هَالِمٍ يُشْفَى مَكْبُولٌ

زمخشری (متوفی ۵۳۸) و دیگران از قبیل مازنی تصریح کرده‌اند و اما آن دو بیت که انتسابش را به حضرت صحیح می‌دانند چنین است:

تِلْکُمْ قُرَیْشٌ تَمَنَّائِی لِتَقْتَلَنِی فَلَاورِبِکَ مَا بَرَّوَا وَلَا ظَفَرُوا
فَانْ هَلِکْتُ فَرَهْنُ ذِمَّتِی لَهُمْ بِذَاتِ وَذَتَیْنِ لَا یَعْفُو لَهَا اَثْرُ

یعنی مردم قریش در صدد آنند که مرا بکشند، ولی نه قسم به پروردگار که این غلبه و ظفر نصیب آنها نخواهد شد. و اگر هم بدانچه شایقند موفق شوند و من هلاک گردم ذمه من در گرو آنهاست که تا به مصیبتی شدید و داهیه‌ای عظیم در مقابل این ستم گرفتار آیند که اثر آن محو نگردد و آن بلا بتمامه آنها را دریابد.

این نظر محققین از قبل بود، ولی در ظهور مبارک بدیع ابیات دیگری علاوه بر این دو بیت از حضرت امیر نقل و وجود دیوانی از جنابش تصدیق شده، ولی در عین حال بعید نیست، بلکه حتم است که اشعار زیادی به دیوان آن حضرت افزوده‌اند. چنانچه این امر درباره تمام کسانی که مولی و مقتدای جمعی بوده‌اند عمومیت دارد، چون شاه نعمت الله ولی که به دیوانش اشعار زیادی افزوده‌اند و از بعد بدان اشاره خواهد شد. باری از جمله اشعاری که در این ظهور از حضرت امیر روایت شده، یکی ابیات ذیل است که حضرت اعلی درباره آن در یکی از توقیعات چنین فرموده‌اند (قال علی فی الدیوان). سپس ابیات ذیل را نقل کرده‌اند:

إِصْبِرْ عَلَى تَعَبِ الْأَدْلَاجِ وَالسَّهَرِ وَبِالرَّوَاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبُكْرِ
 لَا تَضْجُرَنَّ وَلَا يُعْجِزَكَ مَطْلَبُهَا فَالِنَحْجُ يُتَلَفُ بَيْنَ الْعِجْزِ وَالضَّجْرِ
 إِنِّي وَجَدْتُ وَفَى الْأَيَّامِ تَجْرِبَةٌ لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ الْأَثْرِ
 وَقَلَّ مَنْ جَدَّ فِي أَمْرِ يُطَالِبُهُ فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ الْآفَازَ بِالظَّفْرِ
 إِصْبِرْ قَلِيلًا وَبَعْدَ الْعُسْرِ تَيْسِيرٌ وَكُلُّ أَمْرٍ لَهُ وَقْتُ وَتَدْبِيرٌ
 وَلِلْمُهَيِّمِينَ فِي حَالَتِنَا نَظْرٌ وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ

یعنی در پی فوز به حاجات بر تعب و سیر و سفر شبانه صابر باش و روز و شب بکوش تا به مطلب خود فائز شوی. عاجز و دلتنگ نکند ترا سختی درک مطلبی که در پی آنی، چه که رستگاری و فوز به آمال در کشاکش اظهار عجز و دلتنگی که از انسان ظهور کند، تلف می‌شود.

من دریافته‌ام که دنیا دار تجربه است و از برای صبر عاقبتی است که اثر آن ستوده و محمود است.

و کمند آنانی که برای طلب چیزی که در پی آنند بکوشند و صبر را پیشه سازند، جز این که در کار خود ظفر یابند.

اندکی صبر نما که بعد از عسر گشایش است و هر امری از برای آن وقت و تدبیری معین است.

و خداوند همیشه ناظر حالات ما بوده و فوق تدبیر ما او را تقدیری است.

از حضرت امیر ایات دیگر نیز در الواح مبارک ذکر شده که در قسمت بشارات نقل خواهد شد.

از حضرت امام حسن علیه السلام این بیت نقل شده:

وَعِنْدِي جَوْهَرٌ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحَ بِهِ تَقُولُ لِي هَذَا مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثْنَ

یعنی در نزد من جوهر علمی مکنون است که اگر آن را آشکار کنم، خواهی گفت که این شخص از زمره بت پرستان است. از سایر ائمه نیز اشعاری نقل شده است، از جمله از حضرت سیدالشهداء حسین بن علی ایاتی در بحر رجز ذکر شده که حضرت اعلی به وزن و رویه آن ابیات، در تفسیر دعای غیبت اشعاری سروده و ذکر کرده اند که قریباً بدان اشاره خواهد شد. چند بیت ذیل از رجزهای حضرت سیدالشهداء است:

عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ	كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمَا رَغَبُوا
حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الْأَبْوَيْنِ	قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا فَابَنَّهُ
بِجُنُودِ كُوكُوفِ الْهَاتِلَيْنِ	فَأَبْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوةَ
غَيْرِ فَحَزِي بِضِيَاءِ النَّيْرَيْنِ	لَا لِذَنْبٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
قَامِمُ الْكُفْرِ مُصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ	فَاطِمُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَأَبِي
أَوْ كَشِيخِي فَأَنَا بَنُ الْعَلَمَيْنِ	مَنْ لَهُ جَدُّ كَجِدِي فِي الْوَرِي
فَأَنَا الْفِضَّةُ وَأَبْنُ الدَّهَبَيْنِ	فِضَّهُ قَدْ حَلَصَتْ مِنْ دَهَبٍ

یعنی مردم به من کافر شدند و اینها از قدیم نیز چنین بوده‌اند که از پاداش خداوند دو عالم اعراض کرده‌اند.

این مردم حضرت علی را کشتند و پس از او پسرش را که دارای چنان پدر و مادری بزرگوار بود، مقتول ساختند.

ابن سعد از هر طرف به ظلم و عناد با لشگری چون بارانی سیل آسا مرا احاطه کرده و به من هجوم نموده است.

درحالی که تا کنون از من گناهی سرزنده است، جز این که به نور دو عالم (علی و فاطمه) افتخار جسته و خود را بدانها منتسب داشته‌ام.

فاطمه زهراء مادر من بوده و پدرم کسی چون علی است که شکننده کفر و نماز گذارنده دو قبله بوده است. (مقصود کعبه و بیت المقدس است که مسلمین در اوایل، روی بدانجا نماز می‌گذارند و این کنایه از آن است که پدر من از اوایل امر مؤمن و پیرو حضرت رسول و از اصحاب اولین است.)

آیا چه کسی در میان این مردم دارای جدی چون جد من است، یا پدری چون پدر من، پس من فرزند آن دو نفس نامدارم.

نقره‌ای است که از طلائی خالص شده است، پس منم آن نقره و فرزند دو طلا.

همچنین از حضرت امام زین العابدین این چهار بیت نقل شده که ملاً محسن فیض نیز آن را در کلمات مکنونه‌ی خود، صفحه ۱۳ نقل کرده است. بیت سوم آن - چنانچه ذکر شد - از امام حسن است^۱.

کَيْلَا يَرَى الْحَقَّ ذُو جَهْلٍ فَيَفْتِنَنَا	إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرُهُ
أَلَى الْحَسَيْنِ وَوَصَى قَبْلَهُ الْحَسَنَا	وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو الْحَسَنِ
لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثْنَا	يَا رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ
يُرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُ تُونَهُ حَسَنَا	وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالُ الْمُسْلِمُونَ دَمِي

حضرت اعلی روح ما سواه فداه نیز این ابیات را با مختصر تغییری در تفسیر والعصر نقل و به حضرت سجاد منسوب داشته‌اند. ترجمه ابیات چنین است: من از علم خود جواهر اسرار آن را پنهان می‌کنم تا آن که جاهل چشمش به حقیقت نیافتاده و در محل امتحان قرار نگیرد^۲.

و این امر را حضرت امیر به حسین وصیت کرد و قبل از آن به حسن توصیه نمود. چه بسا از جواهر اسرار علم در نزد من است که اگر آن را ظاهر کنم، مردم می‌گویند، او از زمره بت پرستان است.

^۱ حضرت عبدالبهاء در لوح نهاوند، جناب آقا شیخ حسن، می‌فرمایند: «ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السلام می‌فرمایند "وعندی جوهر علم لوابوح به تقول لی هذا ممن یعبد الوثنا". هر چند این بیت را نسبت به ائمه دیگر علیهم السلام نیز می‌دهند، ولكن فی الحقیقه از امام حسن علیه التحیه والثناء است». انتهى

^۲ مولوی در این معنی گفته است: هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

و مردان مسلمان خون مرا حلال شمرده زشت‌ترین اعمال خود را نیکو تصور خواهند نمود. انتهى

شیخ بهائی در کتاب کشکول قصیده بلندی که شامل ۱۴۵ بیت است، به حضرت زین العابدین منسوب داشته و بیت اول آن چنین است:

تَبَارَكَ ذُو الْعُلَى وَالْكَبْرِيَاءِ تُفَرِّدُ بِالْجَلَالِ وَالْبَقَاءِ

مجلسی در بحار الانوار این بیت را از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که حضرت در نزدیکی ظهور موعود منتظر می‌فرمود:

لِكُلِّ اِنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَدَوْلَتِنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

یعنی از برای تمام مردم دولت و زمانی برای کامرانی است و دولت ما نیز در آخر الزمان ظاهر می‌شود.

مؤلف عیون الاخبار این ابیات را از حضرت رضا علیه السلام ذکر نموده که درباره مأمون، خلیفه عباسی انشاد فرموده‌اند:

اِذَا كَانَ دُونِي مَن بَلِيْتُ بِجَهْلِهِ اَبَيْتَ لِنَفْسِي اَنْ تُقَابِلَ بِالْجَهْلِ
وَ اِنْ كَانَ مِثْلِي فِي مَحَلِّي مِنَ النُّهْيِ اَخَذْتُ بِحِلْمِي كَيَّ اَجَّلَ عَنِ الْمِثْلِ
وَ اِنْ كُنْتُ اَدْنَى مِنْهُ فِي الْفَضْلِ وَالْحُجِيِّ عَرَفْتُ لَهُ حَقَّ التَّقَدُّمِ وَالْفَضْلِ

^۱ بحار الانوار، جلد ۳، نسخه فارسی، ص ۴۷

ترجمهٔ ابیات فوق چنین است:

کسی را که من گرفتار جهل او شده‌ام، اگر مقامش از من پست‌تر است، در این صورت من ابا دارم از این که باکمتر از خودی درافتم. و اگر او هم شأن من است، در این صورت باز هم مخالفت با او جایز نیست، تا مبادا از کسی که هم سنگ من است خود را برتر برده باشم. و اگر من از حیث مقدار و منزلت از او کمترم، در این صورت او را بر خود برتری داده و حق تقدم او را خواهم شناخت.

غیر از اینها، ابیات دیگری نیز به حضرت رضا منسوب داشته‌اند.

در یادداشت‌های یکی از دوستان الهی که مجموعه‌ی بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء بود، داستان ذیل دربارهٔ امام محمد تقی و نقل اشعاری که حضرت در مجلس متوکل فرمودند، ملاحظه شد که عیناً نقل می‌شود:

«متوکل خیلی بی‌باک و سفاک و فاسق بود. به او گفتند که امام محمد تقی در سامره جمعیت و اسلحهٔ بسیار جمع نموده، خیال خروج و اخذ خلافت دارد. متوکل سردار خود را با لشکر بسیار بی‌خبر به سامره فرستاد و او آمد بعد از ورود و تصرف سامره، منزل حضرت و شیعیان را کاوش کرد. ابداً اسباب و اسلحه نیافت. خجمل شد. رفت در خانهٔ حضرت. دید آن حضرت در یکی از غرفه‌ها مشغول مناجات است. عرض کرد: "اجب الخلیفه!" (دعوت خلیفه را اجابت کن) حضرت اجابت فرموده، سوار شدند. مأمور بود که حضرت را با زنجیر بیاورد، ولی این کار را نکرد. تا ورود به بغداد محض حفظ ظاهر، مختصر زنجیری به گردن حضرت نهاد و حضرت را وارد کرد.

شب بود و متوکل سر میز شراب نشسته بود که سردار وارد شد. در همان حین متوکل حضرت را خواست. چون وارد شدند، گفت: "تا کی در فکر خلافت هستید و دست از فساد بر نمی‌دارید؟" حضرت فرمود: "ابداً من در این خیال‌ها نیستم" و سردار هم شهادت داد که: "ابداً اسباب فساد و قتال و اسلحه در منزل این قوم نیافتم." متوکل در آن حالت مستی گفت: "شراب بیاورید!" و فرمان داد که: "بنوشید!" فرمود: "والله الذي لا الله الا هو لم تخالط المسكرات لحمى و دمی" (قسم به خدا که هیچگاه مسکرات به گوشت و خون من مخلوط نشده). گفت: "پس تغنی کن!" فرمود: "در تمام عمر نخوانده‌ام و موسیقی را نمی‌دانم." گفت: "پس اشعار بخوان!" فرمود: "لا ادرى الا قليلاً." گفت: "همان قلیل را بخوان!" فرمود: "مناسب این مقام نیست." قسم یاد کرد که: "ترا می‌زنم، تا بخوانی." حضرت این شعر را خواند:

باتوا على قُللِ الاجبالِ تحرسُهُم
 غلبُ الرجالِ فما اغناهُم القُللُ
 قال نعم

فاستترِ لوا بعدَ عزمِ معاقِلِهِم
 إلى مَقايِرِهِم يابئسَ ما نزلوا
 قال صدقت

ناداهم صارخٌ من بعدِ ما دُفِنوا
 أين الاسِرَّةُ والتيجانُ والحلُّ
 قال صدقت يا اخی

أین الوجوهُ التي كانت مُسحِجَةً
 من دونها تُضربُ الأستارُ والکِللُ

قال نعم صدقت يا بن عم
 فَأَفْصَحَ الْقَبْرَ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ
 قال صدقت يا بن رسول الله
 قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا فِيهَا وَمَا شَرِبُوا فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طَوِيلِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

در این جا متوکل به گریه افتاد و از آن حضرت عذر خواسته، سؤال از قرض او کرد. فرمود: "چهار هزار دینار قرض دارم." امر کرد از خزانه بدهند و همان سردار که حضرت را با ذلت آورده بود، با عزت تمام به سامره برگرداند.» انتهى، بیانه الاحلی.

این مضمون را جناب نبیل زاده نیز در کتاب شرح حیات خود به نام «مآثر المنیر فی وقایع الكثير» که نسخه آن نزد فرزندشان، جناب نبیلی، محفوظ است، یاد کرده‌اند.

آیات فوق از حضرت امیر است که نقل کرده‌اند و اصل آن ۲۵ بیت است و ترجمه آن چنین است:

صاحبان قدرت و سلطنت به تصور خود در بالای کوه‌های بلند در حالی که عده زیادی از مردان آنها را محافظت می‌کردند، به مسرت شب‌ها را به صبح رسانیدند، ولی حتی در آن نقاط مرتفع و با آن جیوش محافظ نیز از مرگ مفری نجستند. و بعد از آن که به اعلی رتبه عزت نائل شدند، از آن مقامات بلند در قعر مقبره‌ها فرود آمدند و چه بد مکانی بود، آنجا که آنها فرود آمدند.

و وقتی که اجساد آنها در تنگنای گور قرار گرفت، صدایی آنها را مخاطب نموده، گفت که چه شد آن تخت‌ها و آن تاج‌ها و آن زینت‌ها و کجا رفتند آن صورت‌هایی که خود را در پرده‌ها و پشه بندها حفظ می‌نمودند.

در این موقع قبر (در حالی که جسد آنها را در تنگنای خود گرفته و درهم می‌فشرد) به زبان فصیح جواب داد که بدان صورت‌ها اکنون کرم افتاده است.

و هرچند زمان دراز به عیش و نوش پرداختند، ولی بعد از این خوردن و نوشیدن، خود خوراک کرم‌های زمین گشتند. انتهی

ابیات نغزی به حضرت فاطمه منسوب است که از جمله بیت ذیل است که حکایت از مظلومیت آن آیت استقامت می‌کند، در کتب نقل شده:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوَائِحِهَا صُبَّتْ عَلَيَّ الْآيَامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

یعنی بر من مصائبی نازل شده است که اگر آن مصائب بر روزهای روشن وارد می‌شد، آن را به شب تار بدل می‌کرد.

آثار یوم بدیع

از حضرت اعلی آثار منظوم زیارت نشده جز ابیاتی به نحو رجز که در تفسیر دعای غیبت به سبک رجزهای حضرت سیدالشهدا که قبلاً نقل شد، نازل فرموده‌اند و در آنها چندان توجهی به قواعد عروضی نداشته‌اند. قسمتی از آن ابیات ذیلاً نقل می‌شود. قوله تعالی فی تفسیر دعاء الغیبة:

(فانا اقرء نسبی بمثل ما قرء الحسین؟ فی ذلک الیوم وکفی بالله شهیدا)

کَفَرَ النَّاسِ لِمَا قَدْ أَعْرَضُوا	عَنْ جَمَالِ اللَّهِ وَجْهِ الْحُسَيْنِ
مَا يَجْمَعُ مَا أَرَى وَجْهَ الْحَيَا	كُوجُوهُ مِثْلَ وَجْهِ الْأَوْلِيَيْنِ ^۱
مَا بِأَهْلِ مِنْ أَنْاسٍ رُذِلِ	أَجْمَعُوا لِلرَّدِّ نُورَ الْأَوْلِيَيْنِ
مَا بِذَنْبٍ كَانَ مِنْنِي فِي كِتَابٍ قَبْلَ ذَا	دُونَ ذِكْرِي بِضِيَاءِ الْأَوْلِيَيْنِ ^۲
بِحَبِيبِ أَحْمَدِي عَرَبِي	بِكُطَيْمِ الْقُرَشِيِّ الطَّيِّبِي
خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ رَسُولِ الثَّقَلَيْنِ	فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ جَدِي وَأَنَا بِنُ الْخَيْرَتَيْنِ
وَجْهَةٌ قَدْ عُرِسَتْ فِي طَلْعَةٍ	وَأَنَا الطَّلَعَةُ نُورَ الْوَجْهَتَيْنِ
مَنْ لَهُ فِيكُمْ كِتَابٌ شَبِهَ آيَاتِ الْجَلِيلِ	قُدِّرَتْ مَا فَصَّلَتْ مِنْ حُكْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

^۱ مقصد از اولین ابابکر و عمر است

^۲ مقصود شیخ احسانی و سید رشتی است که در بیت دیگر توضیح فرموده‌اند

مَنْ لَهُ فِيكُمْ كِتَابٌ مِثْلَ آيَاتِ الْكَلِيمِ أَحْكَمَتْ مَا سَطَّرَتْ مِنْ نُورِ رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ
 مَنْ لَهُ فِيكُمْ دُعَاءٌ مِثْلَ مَا فَصَّلْتُ لَهُ مَنْ لَهُ ذِكْرٌ كَذِكْرِي فِي كِتَابِ الْعَالَمِينَ
 يَقْرَأُونَ النَّاسَ عِلْمَ الْحُكْمِ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ مَا قَرَأْتُ الْجَمْعَ فِي شَأْنٍ وَأَنَاسُ الْآيَتَيْنِ
 أَنَا بِنُ الزُّكِّي الْقُرْشِيِّ الْأَبْطَحِيِّ طَائِفِ الْبَيْتِ مُصَلِّي الْحَجْرَتَيْنِ
 نَاطِقُ السُّطُورِ مُجَلِّي الْمَبْدِئِينَ بَاطِنُ النُّورِ ظُهُورُ الْخَاتَمِيِّنِ
 كَاشِفُ الرَّمْزِ مُنَادِي الْبَيْتَيْنِ سَاتِرُ السِّرِّ بَطُونُ الْمَصْدَرَيْنِ
 حَامِلُ النُّورِ جَلَالُ النُّقْطَتَيْنِ رَابِعُ الرُّكْنِ بَطُونُ الْحُجَّتَيْنِ
 مُنْزِلُ الْمَاءِ عَلَى أَرْضٍ جُرُزٍ مُرْسِلُ الْعَدْلِ مُصَلِّي الْحَرَمَيْنِ
 طَلَعَ الشَّمْسُ وَغَابَ الْقَمَرَيْنِ طَلَعَ النُّجْمُ وَغَابَ الْفَرْقَدَيْنِ^۱

الى آخر تعالی شأنه

مضمون اشعار:

- من نسبت خود را همچنان حضرت حسین اظهار می دارم.
- ۱- مردم به واسطه اعراض خود به جمال الهی، وجه حسین را کافر شدند.
 - ۲- این مردم را چه می شود که در روی آنها چون دو تن اول (عمر و ابوبکر) حیا نمی بینیم.
 - ۳- این مردم رذل را چه می شود که در ردّ نور اولین (شیخ احمد و سید کاظم) همراه شده اند.
 - ۴- من گناهی جز ذکر نور آن دو مرتکب نشده ام.

^۱ فرقدین و قمرین هر دو مقصود شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی هستند

- ۵- ویاد دو حبيب طیب و طاهر، احمد عربی و کاظم قرشی، را کرده‌ام.
- ۶- رسول دو جهان و فاطمه زهرا از بهترین نیکویانند و من زاده آن دو هستم.
- ۷- وجهی در طلعتی منعکس شده و من آن طلعت ذو وجهتین هستم.
- ۸- کیست از شما که کتابی شبیه آیات جلیل که به فرمان ربّ العالمین تفصیل یافته، آورده باشد؟
- ۹- کیست از شما که کتابی مثل آیات کلیم از نور ربّ المشرقین برای او مسطور باشد؟
- ۱۰- کیست از شما که توانسته باشد دعایی مثل آن چه من تفصیل داده‌ام، ظاهر کند.
- ۱۱- مردم، علم حکم الهی را در لوح حفیظ می‌خوانند و من بدون خواندن آنها فرزند آیتین هستم.
- ۱۲- من فرزند زکی قرش ابطحی می‌باشم و طائف بیت و نماز گزار دو مقام هستم.
- ۱۳- ناطق طور و تجلی دهنده دو مبدء و باطن نور و ظهور دو خاتم می‌باشم.
- ۱۴- من کاشف رمز و منادی دو بیعت و ساتر سرّ بطون مصدرین هستم.
- ۱۵- من حامل نور و جلال دو نقطه، رکن رابع و بطون حجتین هستم.
- ۱۶- نازل کننده آفتاب بر ارض بی‌گیاهم و ارسال کننده عدل و نماز گزار حرمین هستم.
- ۱۷- آفتاب طلوع کرد و دو قمر غروب نمود، ستاره برآمد و فرقدان غائب شدند.

در ضمن توابع و الواح منیعۀ صادره از قلم مبارک گاه گاهی ابیات و اشعار نغز و دلنشین از شعرای دیگر نقل شده که زیارت آن موجب تذکر و تأثر است. در این جا محض نمونه به ذکر دو رباعی عربی و فارسی که اول در اوایل و ثانی در اواخر ایام صدور یافته، اکتفا می‌شود.

رباعی اول شعری است که آن حضرت از بوشهر در حالی که عزیمت سفر داشته‌اند در ضمن نامه‌ای به شیراز مرقوم فرموده‌اند و عنوان آن چنین است: «یا خیر الحافظین - در منزل خودمان همشیره آقا میرسید - بسم الله تعالی - جان شیرین من حرسک الله تعالی»، بعد دو بیت ذیل را نقل فرموده‌اند:

لَا تَحْسِبَنَّ انْقِطَاعَ الْكِتَابِ مِنْ مَلَلٍ أَوْ أَنَّ فِي الْقَلْبِ شَيْئًا كَانَ يَشْغَلُهُ
لَكِنَّمَا كُلُّمَا خَطَّتْ إِلَيْكَ يَدِي حَرْفًا تُسَابِقُهُ دَمْعِي فَتَغْسِلُهُ

این رباعی در توفیق دیگر آن حضرت نیز نازل شده که جناب فاضل مازندرانی عکس آن توفیق را در جلد سوم ظهور الحق، صفحه ۲۶۳ نقل کرده‌اند. مضمون رباعی چنین است: گمان منما که انقطاع مکاتیب از ملالتی بوده است و یا آن که چیزی در قلب من مرا از یاد شما مشغول داشته است. بلکه علت آن بوده که هر حرفی را که دست من برای شما نگاشته است، اشک چشم بر روی آن ریخته و آن را شسته است.

و اما دوبیت فارسی که در توقیع دیگر زیارت شده و در اواخر ایام از قلم مبارک جاری گردیده و اصل آن از وحشی بافقی است، صورت آن چنین است:

شما کازادگان شاخسارید نشاط سرو و گل فرصت شمارید
که صیاد مرا با من قراری است مرا هم باشکنج دام کاری است

اما از حضرت بهاءالله جل جلاله اشعار عربی و فارسی زیاد نقل گردیده که غالب آنها مطبوع و منتشر شده است. از جمله قصیده عز و رقیه است. این قصیده به نحوی که حضرت ولی امرالله در لوح قرن احبای امریک ترجمه فارسی، صفحه ۲۷۵ فرموده‌اند، در سلیمانیه نزول یافت و شرح نزول آن چنان بود که علمای سلیمانیه بعد از پی بردن به مقام فضل و حکمت آن حضرت، تمنا نمودند، که قصیده‌ای به سبک و رویه قصیده تائیه ابن فارض^۱ که تا کنون هیچ کس از اهل راز و حکما نتوانسته‌اند مانند آن به نظم آورند، منظوم فرمایند. هیکل مبارک قبول کرده و دو هزار بیت در نهایت اتقان به نظم کشیدند. سپس آن را که حاضرین می نوشتند، گرفته یک صد و

^۱ شیخ عمر بن ابوالحسن حمومی الاصل و مصری المولد، معروف به ابن فارض (۵۷۶ - ۶۳۲) از شعرای عرب و از مشایخ صوفیه است و از او در قصیده تائیه مشهور است که یکی تائیه الکبری و دیگری تائیه الصغری نام دارد. به اشعار ابن فارض غالب بزرگان تفاسیری نوشته‌اند. از جمله مولانا جامی به یکی از قصائد وی (قصیده خمیره) تفسیری به نام «لوامع» در سال ۸۷۵ تألیف نموده است. وفات ابن فارض در قاهره و مدفنش همان جاست.

بیست و هفت بیت آن را انتخات نموده، بقیه را حک فرمودند. ابیاتی از آن قصیده ذیلاً نقل می‌شود:

اجذبتنی بوارق انوار طلعة
لظهورها کل الشموس تخفّت
کانّ بروق الشمس من نور حسنھا
ظہرت فی العالمین و غرّت
لبہجتھا مسک العماء تھیجت
لرفعتهھا روح العلاء تعلّت
بنفختھا صور القیام تنفّخت
بنفحتھا ظلّ الغمام تمرّت
وعن شعرھا طیب الشمال تنفّحت
وعن طرفھا عین الجمال تقرّت
لسہم شفرھا صدر الصّدور تقبّلت
لوہق جعدها رأس الوجود تمدّت
وغایتی القصوی مواقع رجلھا
وعرش العماء ارض علیھا تمشّت
وفی کل عین قد بکیت لوصلھا
وفی کلّ نار قد حرقت لفرقتی
بسطت بکلّ البسط لالقاء رجلھا
علی قلبی و هذا من اول منیتی

طلبت حضور الوصل في كلّ وجهته
رقمت حروف القرب فوق كلّ تربة
ولو كنت سارعاً في وصل نورها
رميت برمي البعد من بعد قربتي
قلت لها روحى فداك وما بي لقاك
ارحمى فلا تكشف عنى فضيحتى
لانت رجا قلبى ومحبوب سرتى
ومالك روحى ونورى ومهجتى
ومن حرقتى نار الوقود توقدت
ومن زفرتى نور الشهود تذوت
هواك هباني وحبك حكنى
وهجرك ذابنى ووصلك منيتى
ونادتنى من ورائى وقالت ان اصمت
فخذ لسانك عن كل ماقد تحكّت
فكم من حسين بمثلك قد ارادنى
فكم من علىّ كشبهك من احبتى
فكم من حبيب فوقك قد احبتى
فكم من صفى كفوك من اهل صفوتى
رجوت بظنك وصل هيهات لم يكن
بذاك جرى شرط ان وفيت توفت

فشرب بلاء الدهر عن كل كأسته
وسقى دماء القهر عن دم مهجة
سفك الدماء في مذهب العشق واجب
وحرق الحشا في الحب من أول بيعتى
وناديتها سرّابان يا حبيبتى
وغاية آمالى ومقصود سرّتى
فها انا طالب بكل ما انت تحب
فها انا راكن بما قد تقضت
صدرى هذا راجى لارماح سطوتك
وجسمى هذا شايق لاسياف قهرتى
وعن عنقى رسم الحديد تعيّنت
ومن رجلى اثر الوثيق تبقت
اناديك يا روح الحيوة ان ارتحل
من نفس مابقى فيه من بقيّة
بالروح نادتنى وقالت ان اصبر
فقد عرفت بكل ما انت استدلّت
تمسك بحبل الامر فى ظاهر صورة
تعرف بوجه النور فى باطن غيبة
فاحرق حجاب القرب عنك بلا رمزة
فاشهد جمال القدس فيك بلا كشفة

فطوبی للفائزین عن حسن وفائهم
فطوبی للواردین فی شرع بدیعة

جمال مبارک در ضمن انشاد این قصیده، دو بیت از قصیده ابن فارض در آن نقل فرموده‌اند که حضرت عبدالبهاء در الواح خود و حضرت ولی امرالله در لوح قرن بدان استشهاد جسته‌اند و آن دو بیت چنین است:

فطوفانُ نوحٍ عندَ نوحی کادُمعی وایقادی نیرانِ الخلیلِ کَلَوَعَتی
وَحزنی ما یعقوبُ بثَّ اقله وکلُّ بلا ایوبَ بعضُ بلیتی

مضمون شعر: وقتی می‌گیرم، اشک چشمانم با طوفان نوح برابر است و آتش دل من با آتش ابراهیم همسان است. همهٔ حزن یعقوب از حزن من بود و تمام بلایای ایوب با کمی از مصائب من برابری می‌کرد.

دیوان ابن فارض بارها چاپ شده و سه بار به وسیلهٔ کتاب‌خانهٔ بیروت منتشر گردیده است و شرح حال ابن فارض نیز در اول آن مفصل آمده. قصیدهٔ تائیهٔ الکبری ۷۶۱ بیت و تائیهٔ الصغری ۱۰۳ بیت است.

از اشعار ابن فارض به تکرار در آثار الهیه نقل شده. از جمله جمال قدم جل اسمه الاعظم، این بیت ابن فارض را در لوح شکرشکن به مناسبتی نقل فرموده و بدان تمثل جسته‌اند:

طَوْعاً لِقَاضٍ أَتَى فِي حُكْمِهِ عَجَباً
أَفْتَى بِسَفْكِ دَمِي فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ

حضرت عبدالبها در یکی از الواح صحت این انتساب را به ابن فارض تصدیق و آن را چنین معنی فرموده‌اند: «معنیش به فارسی این است که خدایا آن قاضی را راضی فرما که فتوی به خون این آواره در حلّ و حرم داد و حال آن که صید نیز در مشعر الحرام حرام است، ولی آن بدبخت چنان دل سخت بود که خون این عبد را در حل و حرم هدر نمود.» انتهی

نگارنده در سفر قاینات در قریه درخش در ضمن مطالعه الواح جوان روحانی، لوحی را که چند عبارت از آن ذیلاً نقل می‌شود، زیارت کرد و شعری که در آن ملاحظه می‌شود، در دیوان ابن فارض موجود است. قوله الاحلی: «انسان چون از دیدار محروم ماند، آرزوی گفتار کند و اطلاع اسرار خواهد و این به نگارش نامه منوط و مشروط است ... لهذا مکاتبه باید مستمر باشد و اساس مخابره ثابت و مستقیم شاید. شاعر عرب متضرعاً الی الله گفته:

وَمَنْ عَلَى سَمْعِي بَلَنْ إِنْ مَنَعْتِ أَنْ أَرَاكِ وَفِيهِ لَمَنْ كَانَ قَبْلِي لَذَّةً

یعنی گوش مرا به خطاب خویش، ولو لن ترانی باشد، منت بگذار و مشرف فرما زیرا حضرت موسی علیه السلام پیش از من از این کلمه متلذذ شد، یعنی

نفس خطاب پر حلاوت است و لذت به سمع می دهد، ولو کلمه لن ترانی باشد. همچنین این شعر که در کتاب ایقان نقل شده:

تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَاخْلَعَ الْحَيَا وَخَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَإِنْ جَلَّوْا
یعنی بدامن عشق بیاویز و حیا را که مانع ابراز آن است و آگذار و طریقه اهل
زهد و عبادت را که پیرو طریق عشق نیستند، ولو آن که از اشخاص بزرگی
باشند، و آگذار و پیروی منما.

دیگر این بیت است که حضرت عبدالبهاء آن را در لوحی نقل فرموده اند:

وَعِشْ خَالِيًا فَالْحُبُّ رَاحَتُهُ عَنَا وَأَوَّلُهُ سُقْمٌ وَآخِرُهُ قَتْلٌ

یعنی خالی از عشق زندگی نما زیرا که عشق و محبت راحتش نیز رنج و تعب است و عشق از درد و مشقت ابتدا شده و به فنا و قتل عاشق منتهی می گردد. دو بیت اخیر از یک قصیده ۶۲ بیتی است.

بالجمله سخن در این مقام به درازا کشید، بر سر مطلب برگردیم. از جمال قدم جل اسمه الاعظم، ابیات و غزلیات فارسی متعدد نازل شده که احبای عزیز زیارت نموده اند.^۱ در این جا چند بیت نقل می شود.

^۱ برای اطلاع بیشتر درباره اشعار حضرت بهاء الله از جمله می توان به مقاله مروری بر آثار جذیبه جمال اقدس ابهی مندرج در مجموعه محبوب عالم، نشریه مجله عنده لیب مراجعه کرد

رشح عما از جذبۀ ما می ریزد
 سرّ وفا از نغمۀ ما می ریزد
 از باد صبا مشگ خطا گشته پدید
 وین نفحۀ خوش از جعدۀ ما می ریزد
 شمس طراز از طلعت حق کرده طلوع
 سرّ حقیقت بین کز وجهۀ ما می ریزد
 بهجت مل از نظرۀ گل شد ظاهر
 این رمز ملیح از رنۀ ما می ریزد
 نقرۀ ناقوری جذبۀ لاهوتی
 این هر دو به یک نفخه از جوّ سما می ریزد
 دور انا هو از چهرۀ ما کرده بروز
 کور هو هو از نفخۀ ما می ریزد
 کوثر حق از کاسۀ دل گشته هویدا
 وین ساغر شهد از لعل بها می ریزد
 یوم خدا از جلوۀ رب شد کامل
 این نغز حدیث از غنّۀ طا می ریزد
 طفح بهائی بین رشح عمائی بین
 کاین جمله زیک نفخه از لحن خدا می ریزد
 ماهی سرمد بین طلع منزّه بین
 صدر ممرد بین کز عرش علا می ریزد

نخله طوبی بین زتّه ورقا بین
 غنّه ابهی بین کز لَمع صفا می ریزد
 آهنگ عراقی بین دف حجاز بین
 کف الهی بین کز جذبّه لا می ریزد
 طلعت لاهوتی بین حوری هاهوتی بین
 جلوّه ناسوتی بین کز سرّ عما می ریزد
 وجهه باقی بین چهره ساقی بین
 رق زجاجی بین، کز کوبه ما می ریزد
 آتش موسی بین بیضه بیضا بین
 سینه سینا بین، کز کف سنا می ریزد
 ناله مستان بین حالت بستان بین
 جذبّه هستان بین کز صحن بقا می ریزد

از حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا نیز اشعار فارسی و ترکی
 به یادگار مانده است. اشعار فارسی آن حضرت که به صورت مناجات است،
 احباً در کتب چاپی غالباً زیارت کرده اند، اما از ابیات ترکی محض نمونه
 چند بیت از یک قطعه نه بیتی ذیلاً درج می شود:

کم که بو درگاهده دربان اولور
 کشور جان و دله سلطان اولور

بنده ناچیز و ضعیف اوله گر
تاج سر جمله شاهان اولور
لشگر جهل اید سه هجوم باشنه
میر سپه صفدر میدان اولور
دلبر جاننا نایه جانن فدا
کم که ایدر شاه شهیدان اولور
آفت هر فتنه دن اقور نارور
ثابت عهد راسخ پیمان اولور

مفاد ابیات به فارسی:

پادشاه کشور جان می شود	هر که در این باغ دربان می شود
تاج فرق جمله شاهان می شود	بنده ناچیز باشد او اگر
بر لشکر مرد میدان می شود	گر سپاه جهل گردد حمله ور
وانگهی شاه شهیدان می شود	جان فدای دلبر جانان کند
ثابت اندر عهد و پیمان می شود ^۱	ز آتش هر فتنه بیرون می جهد

^۱ خوشه‌ها، ۱۴، ص ۲۹۷

بشارات ظهور

نبیل زرنندی در تاریخ خود نوشته است که چون ملاحسین بشروئی در ماکو به حضور مبارک باریافته ایامی در محضر اطهر بسر برد. روزی حضرت اعلی از بالای قلعه به اطراف توجه فرموده و شعر حافظ را درباره رود ارس یاد کرده و فرموده‌اند: «روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می‌گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی‌دانند... بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که: "انّ الله کنوزاً تحت العرش ومفاتیحها السنة الشعرا" یعنی خدا را در زیر عرش گنج‌هایی است و کلید آن خزائن زبان شعرا است».

این موضوع به نحوی که در مقدمه اشاره شد، درباره اشعاری که ذیلاً نقل می‌نماییم، صادق است. یعنی هر چند بعضی عرفای حقیقت بین با بصیرت پاک خویش ملهم به برخی حقایق شده‌اند و بالا راده بشارتی داده‌اند، مانند ابن العربی و شاه نعمت الله ولی، ذکری از دور نمای وقایع امریه در ظهور ابدع ابهی کرده‌اند، ولی برخی از آنها نیز مطالبی به الهام الهی بی اختیار بر زبان قلم جاری ساخته‌اند، ولو خود ملتفت معنی و مفهوم آن نبوده‌اند، ولی در آن شعر بشارتی به صراحت یا به کنایه از ظهور مبارک وارد شده.

اما از شعرائی که در زبان‌های مختلف بشارت به ظهور مبارک داده و در آثارشان از حالات و علامات و محل ظهور مظهر موعود ذکری کرده‌اند، بسیار

و شمارش و تحقیق درباره آن از عهده یک نفر خارج است. از صد سال پیش تا کنون که احبای الهی هر یک بر حسب عرفان و معارف خویش و ذوق و استعداد مردم استدلالیه‌هایی نگاشته و تحقیقاتی درباره گذشتگان کرده و ده‌ها جلد کتاب و رساله در این خصوص به یادگار گذاشته‌اند، در کتب خود بسیار کم از اشعار و ابیات و شعرا ذکر کرده‌اند.

اشعاری را که نگارنده می‌خواهد ذیلاً درباره آنها تحقیق نموده و در این رساله به نقل آنها مباردت ورزد، فقط آثار شعرای اسلامی در سه زبان عربی و فارسی و ترکی است. بشارات منظوم را با ذکر ابیات صریحه حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز می‌نمایم. از جمله اشعار مسلم آن جناب ابیاتی است که در نسخ مطبوعه دیوان حضرتش - برای نمونه نسخه چاپ سال ۱۲۶۳ هجری ذکر شده - و حضرت اعلی روح الوجود لرشحات دمه الفدا در توقیعی که خطاب به علمای تبریز نازل فرموده‌اند و نسخه خطی آن در یزد زیارت شد، آن را نقل و در ضمن بشارات ظهور مندرج داشته‌اند. قوله تعالی، جناب امیر روحی و مافی علم ربی فداه در دیوان خود می‌فرمایند:

بُنِيَ إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرْكُ فَانْتَظِرْ
 وَوَلَايَةَ مَهْدِي يَقُومُ وَيَعْدِلُ
 وَذَلْ مَلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
 وَيُوبِعُ مِنْهُمْ مَنْ يَلِدُ وَيَهْزِلُ

صَبَّئِ مِنَ الصِّبْيَانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ
 وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ
 فَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقِّ مِنْكُمْ
 وَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ
 سَمِيَّ نَبِيِّ اللَّهِ نَفْسِي فِدَائُهُ
 فَلَا تَخَذَلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَّلُوا

مضمون ابیات چنین است:

ای نور چشم، عزیز فرزند من، وقتی که قوم ترک به جوش و خروش و غیظ و غلو آمد، در چنین موقعی منتظر باش که مهدی منتظر قیام کرده و عدل خود را گسترده سازد.

در چنین وقتی است که سلاطین آل هاشم ذلیل شده و کسی که عمری را به کسب لذت و هزل و طرب گذرانده و جوان عیاشی که نه اراده‌ای در دل و نه عقلی در سر دارد و قائد قوم قرار گیرد و مردم او را به سروری خود برگزینند، در چنین موقعی است که قائم موعود قیام کرده و دین حق را ظاهر نموده و به حق و عدالت با شما رفتار می‌کند.

آن بزرگوار که جانم فدایش باد، هم نام حضرت رسول است. چون او ظاهر شود، شما وی را میازارید، بلکه در نصرت او شتاب گیرید.

مقصود از هیجان ترک در این ابیات اشاره به خاندان قاجار است، چه که این ایل از طوایف ترکی بودند که در ضمن هجوم مغول‌ها به آسیای غربی آمده، نخست در شام و بعد در ارمنستان مسکن گزیدند و در موقع ظهور شاه

اسمعيل صفوی از جمله‌ی هفت ایلی به شمار آمدند که به او کمک کرده و از ارکان قزلباش قرار گرفتند و در زمان شاه عباس کبیر این ایل به سه دسته تقسیم شده، طایفه‌ای به گرجستان و دسته‌ای به مرو و دسته دیگر به استرآباد (گرگان) رفتند و بالأخره در ضمن وقایعی که ذکرش مناسب مقام نیست، سلاطین قاجاریه از طایفه استرآباد ظهور و ایران را قبضه^۱ نمودند. وقوع این نبوت در زمان حضرت اعلی، یعنی غیظ و غلو سلاطین قاجاریه و شاهزادگان آن علی الخصوص ناصرالدین شاه، معلوم است.

تاویل دیگر از این نبوت می‌تواند اشاره به مجلس تبریز و قیام علمای ترک زبان در آذربایجان بر علیه صاحب امر باشد. علی الخصوص که توقیعی که حضرت اعلی این ابیات را در آن نقل فرموده‌اند، بعد از مجلس تبریز و خطاب به آن شهر است. و بعد حضرت اشاره به عیاشی و ناشایستگی ناصرالدین میرزا می‌کنند که در آن زمان جوانی بود مغرور که در مجلس تبریز حاضر شده و حتی در محضر مبارک جسارت به ایراد و اظهار فضل در مقام مقدس کرد و چون علما ایراد گرفتند، او نیز شعر:

بکسرفی النصب و فی الجر معا

ما بتا وال ف قد جمعاً

را از الفیة ابن مالک خواند.

^۱ مقصد از ذلت پادشاهان آل هاشم انقراض سلسله صفویه است، چه که نسبت این سلسله به شیخ صفی الدین عارف معروف اردبیلی که بنا بر قولی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام است، می‌رسد.

حال اگر بخواهیم از اولین شاعر در دور اسلام بعد از حضرت امیر علیه السلام که بشارت ظهور مبارک را داده است، ذکر نماییم، باید از ابو جعفر محمد ابن علی شلمغانی (این العزاقری) نام ببریم که هم نسبت به سایرین متقدم و هم بشارتش به واسطه صراحت و وضوح از دیگران ممتاز است.

بشارت شلمغانی

بشارت شلمغانی از ظهور امر بدیع از افق ایران و خانواده ساسانیان در دوبیت از یک قطعه هشت بیتی است که ما به مناسبت مقام تمام آن را در این جا نقل نموده، سپس بعد از بیان شرحی از حال این شخص جلیل، نظر و تحقیقات خویش را درباره اشعار وی به عرض خوانندگان عزیز می‌رسانیم. اما آن هشت بیت که از قدما، طوسی در کتاب الغیبه و از معاصرین، عباس اقبال استاد دانشگاه طهران در کتاب خاندان نویختی، صفحه ۲۲۹ آورده‌اند، چنین است^۱:

یالا عِنَّا لِلضِّدِّ مِنْ عَدِي	مَا الضِّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيْمِنِ الْوَفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالِ كَحْمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُعْدِي	قَدْ فُتَّتْ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
نَعَمْ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعِيدِي	فَوْقَ عَظِيمٍ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لَأَنَّهُ الْفَرْدُ بِلا كَيْفِي	مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْحَدِي
مُخَالِطُ النُّورِي وَالظُّلْمِي	يَاطَالِبَا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِي	قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ أَعْجَمِي
فِي الْفَارِسِي الْحَسْبِ الرَّضِي	كَمَا أَلْتُونَ فِي الْعَرَبِ مِنْ لُؤِي

^۱ کلینی نیز بشارت شلمغانی را در کتاب کافی آورده است که در چاپ سال ۱۳۳۱ هجری قمری موجود و از بعض دیگر از نسخ اصول کافی حذف شده است

این شلمغانی که اشعار فوق بدو منسوب است، مورخین اسلامی یعنی همان کسانی که او را به کفر و الحاد و شرک منسوب داشته و مفتریاتی درباره وی یاد کرده‌اند، در بیان شرح حالش نوشته‌اند که وی شخصی بوده است از دانشمندان بزرگ امامیه و مرجع طلاب علم در غالب مسائل مهمه. کتب زیادی که قریب بیست جلد آن را مورخین یاد کرده و به مطالب آن اشاره نموده‌اند، در بیان حقایق و اصول اسلامی تألیف نموده بوده است. این شخص تا مدتی پس از فوت امام در همان جلالت مقام و احترام تمام زیست می‌نمود و چون حسین بن روح، نایب سوم امام غائب به عللی انزوا اختیار نمود، او را به مقام نیابت خود برگزیده و واسطه بین خود و مردم قرار داد. تا این جا نویسندگان درباره او از ذکر همه گونه فضائل خودداری نکرده و بعد نوشته‌اند که در همین ایام شلمغانی غلو نموده و خود دست به ادعاهایی زد که از طرف حسین بن روح با صدور توقیعی که نگارنده آن را در مقاله دیگر خود نقل نموده^۱، مرتد شد و سپس محل نفرت و افترای مردم قرار گرفته و در

^۱ درباره حسین بن روح در یکی از الواح جمال قدم چنین نازل شده است، قوله تعالی: «وانه لما ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بمحمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسین بن روح بعد الذي هو احتجب الناس من كلمات التي يرون عنه بان القائم كان في جابلقا و امثاله كما سمعت باذنك و كنت من السامعين و انك لو تنظر اليوم لتعرف بان ملاء الفرقان ما احتجوا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم.»

مضمون: وقتی خدا به قدرت خود ظهور نمود و ختم نبوت را به محمد رسول الله فرمود، به امامت استدلال شد و به آن چه حسین بن روح گفته بود. در حالی که او به کلماتی که درباره بودن قائم در جابلقا نقل کرده بود، گمراه کرد. و حال اگر نظر نمایی می‌بینی که ملاء فرقان با مطالبی که این مرد از خدا و مظهر نفس او روایت کرد، در پرده مانده‌اند. و خدا بر آنچه می‌گویم گواه و دانا است.

همین ایام نیز یک عده از رجال بزرگ و دانشمندان مهم چون حسین بن ابی القاسم، وزیر مقتدر خلیفه عباسی، و ابو جعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام، از نویسندگان و مردم خوشنام شیعه بغداد، و ابو السحق ابراهیم بن محمد بن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و سایرین من امثالهم بدو وفادار مانده و در شمار پیروان او شمار آمده‌اند.

شلمغانی بعد از آن که مورد تکفیر قرار گرفت یکباره آن مقام خود را از دست داده، هدف تیرهای جانگداز اهل سیاست و شقاوت گشته، بالأخره بعد از وقوع وقایع و حوادثی که شرحش منافی اختصار است، او را بامر الراضی خلیفه عباسی و تحریک وزیرش، ابن مقله، و فتوای علمای سوء در سه شنبه ۲۹ ذیقعد سال ۳۲۲ با پیورشیدش، ابن ابی عون، کشته و جسدش را سوزانیده، خاکسترش را به آب دجله دادند.

حال قبل از ذکر اتهامات نسبت به شلمغانی و دفع آنها که هزار سال تمام، یعنی تا ظهور مبارک که موسوم به یوم تبلی السرائر^۱ است، اکثر مردم درباره آن یکزبان بوده‌اند، نص قاطع مرکز میثاق را که در لوح مآزاده تبریزی نازل شده، ذکر می‌نماییم، قوله الاحلی: «ان عبدالله الشلمغانی قد نطق بابدع المعانی و صریح الخبر بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی ولكن الظالمین و الهزلة و الرذلة و الخذلة هدرؤا دمه و نسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم ولكن الله برئه من البهتان و قدر له الروح و الريحان و الان

^۱ روزی که رازها آشکار می‌شود (سوره طارق، آیه ۹)

هو فی نعیم مقیم و مقام کریم زادالله درجته فی عالم البقا و انعم علیه بالنعیم
والالاء وعلیک البهاء الابهی^۱»

اما از افتراءاتی که به شلمغانی منسوب داشته‌اند، یکی این بود که گفتند، او ادعای الوهیت نموده و به اثر منصور حلاج رفته است. سپس فروعی چند بر آن از قبیل آوردن کتاب و شرع تازه متفرع داشته و نسبت‌هایی مانند حلال بودن زنان پیروان وی بر یکدیگر و امثال آن بدومی دادند.

و اما ادعای الوهیت که منصور حلاج نیز بدان متهم شده، به دار آویخته گشت، فی الحقیقه عبارت از یک مقام عرفانی و کیفیت روحانی، یعنی فنای فی الله بود که بعضی از عرفا خود را در مقام ذات تعالی چنان فانی می‌دیدند که اظهار وجود را جائز نمی‌شمردند و در همه جا روی دلجوی آسمانی و تجلی او را مشاهده می‌کردند. این قبیل بیانات به قدری در گفتار عرفا از بعد وارد شده که دیگر جای شبهه و غرابتی برای احدی نمانده است و البته احبای الهی تفسیر این مقام در آثار متعدده صادره از قلم اعلی از جمله کتاب ایقان دیده و این بیان شریف را در لوح ابن ذئب مطالعه فرموده‌اند که می‌فرماید، قوله تعالی: «یا شیخ، این مقام، مقام فنای از نفس و بقای بالله است و این کلمه اگر ذکر شود، مدل بر نیستی بحت و بات

^۲ مضمون: عبدالله شلمغانی به بهترین معانی و صریح‌ترین بشارت از ظهور خورشید ساطع از ایران سخن گفت، ولیکن ظالمین و مردم رذل خونس را هدر کردند و به او بهتان عظیم بستند و او را به ظلم تمام کشتند. ولیکن خدا او را از بهتان بری داشت و روح و ریحان برای او مقدر نمود و الآن او مقیم نعیم و ساکن مقام کریم است.^۱ در عالم بالا درجات او را بزرگ نموده و او را با نعمت‌های خود مفتخر داشت. (در صفحه بعد)

است، این مقام لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشورا است^۱». نگارنده در این خصوص رساله مستقلی به نام «حقیقة العرفان» نگاشته و در آن شرحی از احادیث و آثار گذشته و اشعار و آثار شعرا و عرفا مذکور داشته که هنوز منتشر نگردیده است.

پس این نسبت برای تکفیر شلمغانی جز افترای ناروا چیزی نبوده، یعنی امثال او و حلاج بعد از فنای در ساحت الهی، بدین سخنان لب گشوده‌اند، نه آن که غلوی نموده باشند. مخصوصاً این که گفته‌اند، او در این مورد پیروی حلاج نموده، مقصود او را معلوم می‌دارد، چه که درباره حلاج که بدین اتهام و هم به واسطه منکر بودن غیبت امام، بعد از هشت سال حبس در ذی‌قعدة ۳۰۹ به امر مقتدر و وزیرش حامد بن عباسی به دار آویخته شد، کسی را شکی باقی نمانده است و تمام عرفا به علو مقام و مرام او گواهی داده‌اند و میان ادعای او با غلو درباره ذات الهی فرق گذارده‌اند. مولوی در دفتر پنجم مثنوی درباره وی گفته است:

مولوی در بیان مقام فنای فی‌الله این داستان نغز را در مثنوی خود آورده است:

آن یکی آمد در یاری بزد	گفت یارش کیستی ای معتمد
گفت من، گفتش برو، هنگام نیست	بر چنین خوانی مجال خام نیست
چون توئی توهنوز از تو نرفت	سوختی باید ترا در نارفت
رفت آن مسکین و سالی در سفر	از فراق یار سوزیدش جگر
پخته گشت آن سوخته، پس باز گشت	باز گرد خانه او باز گشت
بانگ زد یارش که بر در کیست آن	گفت بر در هم توئی ای مهربان
گفت اکنون چون منم، ای من، در آی	نیست گنجایش دو من در یک سرای
نیست سوزن را سررشته دو تا	چون تو یکتائی در این سوزن درآ

گفت فرعونى انا الحق، گشت پست
گفت منصورى انا الحق و برست
آن انا، رالعنة الله در عقب
وین انا، را رحمة الله ای محب
این انا، هو بود در سر، ای فضول
ز اتحاد روح، نزره حلول

و اما درباره افتراءات دیگر، از قبیل آوردن کتاب، گمان نمی رود که لزوم به ذکر باشد، چه که تمام فرق اسلامی با اتحاد کلمه ای که درباره خاتمیت حضرت رسول و کمال و کفایت قرآن در کور فرقان دارند، اگر کسانی اظهاراتی نیز نموده و عقایدی اظهار داشته باشند، در مسائلی غیر از این گونه مطالب، مسلم است و فی الحقیقه اگر تحقیق شود، احدی از فرق اسلامی معتقد به کتاب و شرعی جز قرآن نبوده و اگر به یکی از آنها چنین نسبتی داده باشند که مخالف این قانون کلی در دور اسلام است، صرفاً کذب و افتراست. لذا این افترا درباره شلمغانی با آن همه معارف که او دارا بوده و آثاری بدان جامعیت که در بیان حقایق اسلامی و اصول آن شریعت نگاشته، ابداً قابل قبول و ذکر نیست.

شلمغانی تنها کسی نبود که قربانی مقاصد سوء سیاستمداران اسلامی گردید. بسیاری از علما و عرفا بدین سرنوشت دچار شده و جان باخته اند و اعمال ملت مرحومه حتی در زمان ما که عصر تمدن و ترقی است، نسبت به دوستان الهی، خود نمونه بارزی از نوع رفتارشان در گذشته ایام است.

فی الحقیقه آنچه از خلال مندرجات آثار نویسندگان آن زمان بر می آید، این است که شلمغانی بعد از وفات امام حسن عسکری چون مانند جعفر، برادر آن جناب^۱ و منصور حلاج، منکر این امر موهوم گردید، محل طرد و منع قرار گرفت. حتی شلمغانی به طوری که از مآقع بر می آید، بدون تعمق در صدد رد این عقیده موهومه بر نیامده، بلکه تا چندی در مقابل رأی حسین بن روح و دیگران تسلیم بوده تا این که حسین بن روح او را به واسطه فضل ظاهر و تقوی و ورع باهر به وساطت و نیابت خود گزید. شلمغانی بدین وسیله بدان دستگاه تقرب جسته و از نزدیک پی به موهوم بودن کارشیادان برد. لذا به نحوی که نوشته اند، در همان ایام وساطت، زمزمه مخالفت بلند نمود و چون سخنش خریدار نیافت و متاع حقیقت بی مشتری بود، مغلوب و مقتول اهواء اهل سیاست و غرض گردید.

شرح فوق درباره شخص شلمغانی بود که برای آشنایی خوانندگان و جوانان روشن روان بهائی و رفع اتهامات هزار و سیصد ساله از جنابش ذکر شد. حال نظری به ابیات او نماییم:

^۱ درباره جعفر در آثار حضرت بهاء الله چنین نازل شده است، قوله تعالی: «یا حزب الله، از اهل فرقان سؤال نمایید، جابلقا کو و جابلسا کجا رفت؟ آن مدن و دیار موهومه چه شد؟ صادق را کذاب گفته اند، یعنی جعفر بیچاره را که یک کلمه به صدق تکلم نمود، از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند، الا لعنة الله على القوم الظالمین.» و در لوح دیگر نازل، قوله تعالی: «از حضرت جعفر سؤال نمودند: "آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود؟" آن مظلوم ابا نمود و فرمود: "دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد." صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه را چون موافق هوی و اغراض نفسانیة نفوس غافله بود، آن را اخذ کردند و اعلان نمودند.»

از هشت بیتی که در بالا ذکر کردیم که بدو منسوب داشته‌اند، از مضامین آنها پیداست که تمام آن از شلمغانی نبوده و برای اتهام وی بدانها افزوده‌اند. فی المثل این قطعه چنین است:

يَا لَاعِنًا لِلضِّدِّ مِنْ عَدِيٍّ مَا الضِّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ

یعنی ای کسی که منکر ضد و شیطان هستی (شیطان را شیخ بنی عدی می‌گفتند) او بجز ظاهر ولی کس دیگری نیست. این بیان اشاره به اتهامی است که به او منسوب می‌داشته‌اند، یعنی می‌گفتند که شلمغانی و پیروانش به ضد و شیطان معتقد بوده و عقیده دارند که قائم آل محمد همان شیطان است و این که او را قائم نامیده‌اند، برای آن است که در موقعی که خداوند به ملائکه امر نمود، سجده نمایند، همه سجده کردند، ولی شیطان برپا (قائم) ماند و سجده نکرد (فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس) لذا به قائم مسمی شد و اوست که باید ظاهر شود^۱ کذب این افترا نیز از بشارتی که در آخر قطعه داده و صریحاً گفته است:

يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِيٍّ وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِيٍّ
 قَدْ غَابَ فَمِي نَسَبَةَ أَعْجَمِيٍّ فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسَبِ الرَّضِيِّ

^۱ برای اطلاع به اتهامات عجیب و باورنکردنی که فرق اسلامی به هم نسبت می‌داند، ممکن است به کتاب «تبصرة العوام في معرفة مقالات الانام» و «ملل و نحل» شهرستانی مراجعه شود

یعنی ای آن که طالبی موعود از خاندان بنی هاشم ظاهر شود و ای آن که منکری او از خاندان کسری طلوع نماید، به تحقیق موعود شما در نسبت ایرانیان غیبت کرد و در مردم فارس و حسب و نسب رضی پنهان است، واضح می‌گردد. لذا جز دو بیت مذکور بقیه محل اعتماد نیست و البته این امر، یعنی اضافه و کم نمودن مطالب اشخاص برای اتهام و مقاصد سیئه دیگر گویا برای امت مرحومه امر مشروعی به شمار می‌رفته است و نگارنده در مقاله «قائم آل محمد» که در شماره‌های آهنگ بدیع منتشر شده، شواهدی در این خصوص ذکر کرده، که در این جا تکرار نمی‌نماید. وقتی که انسان داستان «گرانیق» قرآن را که کفار برای اتهام رسول ص جمله‌ای به نص کلام الله افزودند و اهل ثقه از قبیل ابن سعد در طبقات کبیر و طبری در تاریخ الرسل و الملوک بدان گواهی داده‌اند، با امثال این اعمال بعد از اسلام مطابق می‌نماید، فوری حدیث شریف «ولتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبیرا و ذراعا فذراعا» در نظرش مجسم می‌شود. (شما در راه سنت‌های پیشینیان خود وجب به وجب و ذرع به ذرع سالک می‌شوید.)

درباره معنی و تفسیر شعر شلمغانی در زمان حضرت بهاء‌الله جل ذکره الاعلی بین احبا اختلاف نظری موجود بود، یعنی بعضی آن را با امر حضرت اعلی وفق می‌دادند. چنانچه جناب میرزا نعیم اعلی الله مقامه در استدلالیه نثر خود آن را همین طور یاد کرده‌اند و فارس را شیراز و رضی را سید محمد رضا، پدر حضرت اعلی، دانسته‌اند. ولی برخی دیگر، از جمله جناب ابوالفضائل برای آن که شلمغانی در اول شعر خود مسلمین را درباره این که موعود باید از بنی هاشم باشد، رد کرده است، فکر می‌کرده‌اند که مقصد

جمال مبارک و خاندان کسری است. لذا این موضوع را از حضور مبارک استفسار نموده و حضرت بهاءالله عقیده وی را به بیان «یا اباالفضل قد نطقت بالحق و اظهرت ماکان مسطورا فی کلماته»، تصدیق فرموده‌اند.

جناب ابوالفضائل بعد از ثبوت این حقیقت به فکر تحقیق در نژاد مبارک می‌افتد و مطالعاتی می‌نماید که خلاصه آن در یکی از رسائل ایشان موجود و عبارت از این است که:

۱- در مازندران و نور جمعی از سلاطین که در تاریخ، نامدار و شعرا و بزرگان آنان را مدح می‌نموده‌اند، از خاندان کسری موجود بوده‌اند.

۲- از قرار مسموع جناب میرزا ابوالفضل رضاقلی خان هدایت، متمم روضه الصفا، با وجود دشمنی با امر و ذکر آن همه مفتریات در کتاب خود معذک در نژاد نامه تصریح کرده که خاندان نوری نسبتشان به ساسانیان می‌رسد. البته گفته او که مورخی نامدار بوده، محل اعتبار است.

۳- جناب ابوالفضائل شنیده‌اند که نسب نامه‌ای که نسخه آن متعدد بوده در عائله نوری موجود است که آنها را به خاندان کسری می‌رساند.

این خلاصه تحقیقات جناب میرزا ابوالفضل است. ولی به طوری که خوانندگان عزیز ملاحظه می‌فرمایند، آن چه را که حضرت ابی الفضائل در این باره تحقیق فرموده‌اند، جز قرائن موضوع نیست و تحقیقات ایشان درباره اثبات این که آیا نژاد مبارک با دلائل تاریخی و تصریح مورخین چگونه به ساسانیان می‌رسد، به نتیجه مثبت نرسیده است، یعنی از کتاب نژاد نامه ذکری و نامی شنیده‌اند و نسب نامه را نیز چنانچه تصریح کرده‌اند، در موقع تألیف این رساله ندیده بوده‌اند.

ولی همین ذکر قرائن برای محققین بعدی راهنمای بسیار خوبی می‌توانست بود. چنانچه نگارنده از چندی پیش پس از مطالعه رساله مشارالیه، در نظر داشت که در صورت امکان تحقیقاتی نموده و شاید به عون الله بتواند به نتایجی برسد. تا در فروردین (امسال ۱۳۲۸) شمسی که برای تحقیق در احوال و آثار غیر منتشره جناب میرزا ابوالفضل و تکمیل یاد داشت‌های خود برای تهیه کتابی در ترجمه حیات مرحوم دکتر برجیس، سفری به طهران نمود و در نظر گرفت درباره این دو مأخذ، یعنی کتاب نژاد نامه رضاقلی خان هدایت و نسب نامه عائله نوری تحقیقاتی نماید. لذا بعد از مطالعاتی معلوم گردید و از افراد مطمئن شنیده شد که نسب نامه را جناب میرزا ابوالفضل مدتی بعد از تألیف رساله خود در افجه طهران در نزد کسی دیده‌اند، ولی شخص مذکور حاضر به دادن آن برای استنساخ نگردیده و امر به همین حال باقی مانده است.

اما درباره نژاد نامه مشکوک بود که اصلاً چنین کتابی موجود بوده و در صورت وجود، این مطلب در آن مذکور باشد، چه که اطلاعات میرزا ابوالفضل از این کتاب فقط سمعی بوده است. ولی برای کسب اطمینان، این امر را به دوست دانشمندم، جناب شاپور راسخ، مراجعه نمودم تا در کتابخانه مجلس و منابع سایره در این باره تفحص نمایند و ایشان که برای انجام مقاصد فانی در این سفر زحمات زیادی تحمل فرمودند، بالأخره معلوم داشتند که در مقدمه کتاب ریاض العارفين ذکری از یک کتاب نژادنامه از تألیفات هدایت موجود است که هنوز طبع و نشر نشده است و بالأخره بعد از تحقیقاتی شنیده شد که نسخه منحصر به فرد آن در نزد جناب مخبرالسلطنه

هدایت حفید مجید رضاقلی خان که در رستم آباد اقامت دارند، موجود است. لذا روزی به مرافقت دوستی^۱ بدون معرفی کسی و آشنایی قبلی بدیشان مراجعه نموده و تمنا کردیم که درباره کتاب مذکور اطلاعاتی به ما بدهند. آن مرد پرقوت و بزرگوار با وجودی که از بدعهدی نفوسی که از ایشان کتاب برای مطالعه گرفته‌اند، داغ‌ها بر دل داشت، فقط برای اثبات جوانمردی خود و ملاحظه این که آیا در بین جوانان امروز آدم خوش قولی یافت می‌شود، بدون اخذ قبض رسید، فقط اسم یکی از ما را یادداشت نموده، این کتاب نفیس را که نسخه منحصراً به فرد بود، در اختیار ما گذاشت. فقط خواهش نمود که اگر از آن در جایی ذکر نموده و عباراتی نقل کردیم، یادی از آن پیر روشن ضمیر بنماییم. لذا نگارنده قبل از معرفی این کتاب لازم می‌داند که ایشان را بدین فتوت و کرم بستاید و از درگاه جمال ابهی هدایت و فوز به ایمان و عرفان برای جنابش آرزو نماید و انه لمن دعاه مجیب.

باری این کتاب بعد از یک هفته به ایشان مسترد گشت و آنچه که فانی از مطالعه آن استنباط نمود، در این جا می‌نگارد، تا اگر وقتی خدای ناکرده این کتاب مفقود و معدوم شود، مطالب آن بر اهل بها مکشوف باشد.

این کتاب شامل ۳۰۳ صفحه به قطع ربعی است، به خط کاتب که مرحوم رضاقلی خان در حدود چهل موضع آن را به خط خود حاشیه نویسی کرده و مطالب و توضیحاتی بعد از کتابت کاتب افزوده است. همچنان در ظهر اول آن به خط خویش چنین نگاشته: «هو نژاد نامه پادشاهان ایرانی

^۱ این دوست جوان جناب دکتر حشمت الله مؤید بودند که حال استاد زبان و ادبیات فارسی در

نژاد و سلطنت ایشان پس از ظهور دین اسلام از تألیفات قصیر حقیر رضاقلی المتخلص به هدایت عفی الله عنه که به استدعای دوستی داناتالیف کرده ام و دیباچه آن را به پارسی خالص نگاشته ام، فی سنة ۱۲۷۶ حرره مؤلفه.»

این کتاب شامل یک مقدمه و هفده فصل و خاتمه است. مقدمه به فارسی سره بسیار شیرین نوشته شده و هفده فصل در بیان ۱۷ طبقه و سلسله از امرا و سلاطین که بعد از اسلام در ایران سلطنت می نموده اند، و نژادشان به ساسانیان می رسیده است که مؤلف با زحمت زیادی سلسله آنها را یک یک یافته و با ذکر مختصر حالاتشان به یکی از سلاطین ساسانی رسانیده است و این کار البته جز از عهده کسی که اطلاعش از تاریخ ایران در نهایت تعمق باشد، ساخته نبوده است. اما خاتمه فهرستی است از وقایع مهمه اسلام و ایران از زمان حضرت رسول الی زمان مؤلف که به نحو سنوی یاد کرده است. اما آنچه مورد استفاده نگارنده از این کتاب قرار گرفت، دو موضوع بود. یکی همان امری که مدت ها در طلب آن بود، یعنی تصریح به این که نژاد عائله نوری و امرای نور و کجور به ساسانیان می رسد، می باشد. در این خصوص مؤلف در فصل سوم و چهاردهم و پانزدهم مطالبی نگاشته و گفته است که قباد، پدر انوشیروان عادل، فرزند مهتری به نام کیوس^۱ داشته که او را به حکمرانی خراسان و مازندران مأمور نموده و بعد از قباد که انوشیروان به پادشاهی نشست، کیوس دلاوری ها نموده، خاقان ترکستان را مغلوب و خوارزم را مفتوح و مسخر ساخت و بالاخره به واسطه مهتری و شجاعت، خود

^۱ این اسم در یک جا کیتوس و در دیگر جاها کیوس یاد شده و چون در تاریخ طبرستان نیز این کلمه کیوس است، تصور می رود، کیتوس اشتباه کاتب باشد.

را از برادر کهنتر خود بهتر دیده، با او از در مخالفت درآمد و به دست وی مغلوب و محبوس و مقتول گشت. پس از وی اولاد وی باوندیه و گاوباره در مازندران مدتی زیستند و در عرض چند صد سال بدین خاندان وقایعی گذشت که ذکرش منافی اختصار است.

مطالب مذکوره در فصول مزبوره غالباً در تاریخ طبرستان نیز موجود است، ولی هدایت در تسلسل حال این خاندان زحمت کشیده است. بعلاوه منسوب بودن عائله نوری را به این سلسله تصریح کرده که آن را در جای دیگر نمی توان یافت و عین عبارت وی درباره حکام نور و کجور در فصل پانزدهم چنین است: «طبقه پانزدهم ملوک ولایت کجور که بنی عم ملوک نور بوده اند، و از بادوسبان گاوباره و نسل عجم نژاد داشته اند، اجمالاً حکام ولایت نور و کجور فرع یک اصل و صورتیک معنی بوده اند و نسل ایشان هم به بادوسبان که از اولاد گاوباره است، منتهی می شود و مانند طبقات دیگر ملوک به قباد، پدر انوشیروان عادل، می رسد...»

در این جا باید نکته ای را اضافه نماید و آن این است که بنا بر آنچه ذکر شد، نسبت مبارک به نص صریح به خاندان کسری می رسد و از طرف دیگر حضرت عبدالبها فرموده اند که حضرت بهاءالله از اولاد ابراهیم می باشند و در این جا ممکن است برای بعضی اشکالی به نظر رسد که چگونه ممکن است، آن حضرت هم از نژاد ساسانی، یعنی آریایی و هم از دوده سامی باشند. باید دانست که خاندان ساسانی به تصریح مورخین، هرچند از جانب پدر از اولاد کیان بوده اند، ولی از جانب مادر نسبت به بنی اسرائیل و اولاد ابراهیم می رسانیده اند. بدین حقیقت، یکی از مورخین نامدار، یعنی

مسعودی، در کتاب خود «مروج الذهب ومعادن الجوهر»، جلد دوم، فصل بیست و چهارم تصریح کرده است. در کتاب هزار پیشه، تألیف جمال زاده، نیز که در دوسه سال اخیر در طهران طبع شده، این مطلب به نقل از همان کتاب در صفحه ۱۸۳ مندرج است و عین عبارت مسعودی در مروج الذهب چنین است: «امّ ساسان الاکبر من السبایا و هی ابنة سانال»، یعنی مادر اردشیر بابکان از اسرای بنی اسرائیل و دختر شخصی به نام سانال بوده است. و البته اشکال اصل شمرده شدن نژاد پدری نیز که از او هام گذشتگان است، با تصریحات علم جنین شناسی، در خصوص سهم مشترک داشتن سلول ذکور و اناث در انعقاد نطفه مرتفع است.

بشارت شیخ محیی الدین اعرابی (ابن العربی)

دیگر از نفوسی که در شعر عربی بشارت به ظهور داده‌اند، شیخ محیی الدین اعرابی است که در رمضان ۵۶۰ در اندلس تولد یافته و پس از مسافرت بسیار در شمال افریقا و اندلس و شام در ربیع الآخر ۶۳۸ در دمشق فوت نموده است. از محیی الدین به نظم و نثر بشارت زیادی ذکر شده است، از جمله نبواتش در باره ظهور مبارک در فتوحات مکیه ابیات ذیل است^۱:

مَدَّ الْيَمِينَ لِبَيْعَةٍ مَخْصُوصَةٍ	أَبْدَى لَهُ وَجَهَ الرِّضَا مُخْتَارَهُ
لَمَّا بَدَى حَسَنُ الْمَقَامِ لِعَيْنِهِ	عَقَدَتْ لَهُ خَلَاْفَةَ أَرْزَارِهِ
ثُمَّ التَّوَى يَطْوِي الطَّرِيقَ لِحَبْسِهِ	لِيلاً حِدَاراً أَنْ يَبُوحَ نَهَارَهُ
وَأَتَتْ رَكَائِبُهُ لِحَضْرَةِ مُلْكِهِ	بُودَائِعَ تَعْتَادُهَا أَبْرَارَهُ
أَيْنَ الَّذِينَ تَحَقَّقُوا بِصِفَاتِهِ	هَدَى الْعُدَاةَ وَأَيْنَهُمْ أَنْصَارَهُ
مَنْ يَهْتَدِي أَهْلُ الْهُدَى بِمَنَارِهِ	هَذَا الْخَلِيفَةُ تَقْتَفِي آثَارَهُ
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّهُمْ	لِيُبَايِعُونَ مَنْ اعْتَلَتْ أَسْرَارَهُ
فَيَمِينِكَ الْحَجْرُ الْمُكْرَمُ فِيهِمْ	يَا قَبِضَةَ خَضَعَتْ لَهُ أَخْيَارَهُ
يَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ دُمْتَ سَعِيدَةً	حَتَّى يُعْطَلَ لِلْأَنَامِ عِشَارَهُ

^۱ از کتاب تبیان و برهان نقل شده است

در این ابیات شاعر وقایع رضوان و اظهار امر مبارک را به نظر آورده و شعر خود را که مضمون آن چنین است، سروده است:

مظهر امر الهی دست راست خود را برای اخذ بیعت و پیمان مخصوصی دراز کرد و اخذ بیعت از آن جهت مورد اختیار حضرتش شده بود که رضای الهی در آن آشکار و واضح بود. چون به زیبایی و دلربایی آن مقام و مکان (باغ رضوان) نظر انداخت، همت گماشت که تکمه‌های خلافت را ببندد، یعنی اظهار امر فرمود، و خود را خلیفه‌الله معرفی کرد و بعد از اخذ عهد و بیعت راه خود را برگردانده و شبانگاه به راه زندان خود رو نهاد و معاندین آن حضرت از آن جهت او را هنگام شب به طرف زندان بردند، تا مبادا که صبح عظمت امرش طالع گردد و روز فیروزش بر جهانیان بتابد. همراهانش در محضر او حاضر شدند و به پیشگاه سلطنتش رو نهاده، ودایع محبت و ارادت دوستدارانش که همه از نیکوکاران بودند، به ساحت اقدسش تقدیم شد. کجایند آنان که به صفات آن حضرت متصف شدند. من خیلی آرزو دارم به ملاقات آنها برسم. اینها که من می‌بینم، همه دشمنانند، پس یاران او کجایند؟ این است خلیفه‌اللهی و مظهر امرالله که طالبان هدایت، به واسطه چراغ روشن او مهتدی می‌شوند و این است کسی که باید او را پیروی نمود. ای مظهر امرالله، آنان که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خداوند جهان و آفریدگاری که اسرار و رموزش متعالی است، بیعت می‌نمایند. همانا دست راست تو مانند سنگ مقدس است که مؤمنین با او بیعت می‌کنند و حکم بیعت با خدا را دارد. چه دست مبارکی که اختیار در مقابل آن خاضع

می‌شوند. ای بیعتی که در باغ رضوان گرفته شدی، با سعادت همواره توأم و هم‌معنا باش، تا وقتی که قیامت برپا شود و علامت آن آشکار گردد. انتهی صاحب کتاب تبیان و برهان توضیح ذیل را دربارهٔ این ابیات نوشته است:

در ضمن ابیات مذکوره نکاتی چند موجود است که باید مورد دقت قرار داد، از این قرار: مقصود از بیعت رضوان، چنانچه گفتم، اظهار امر حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان بغداد است که به حدیقهٔ نجیب پاشا معروف (و امروز بیمارستان مجیدیه و بیمارستان شاهی نام دارد). حضرت بهاء‌الله هنگام توجه به امر خلیفهٔ عثمانی از بغداد به اسلامبول در آن باغ اظهار امر فرمودند و شاهد بر این که مقصد از بیعت رضوان اظهار امر آن حضرت است، مصراع اول، بیت سوم است که می‌فرماید: «بعد از اخذ عهد و بیعت راه خود را برگرداند و شبانگاه به راه زندان خود رو نهاد». زیرا حضرت بهاء‌الله در آن وقت محبوس بودند و با مأمورین دولتی از بغداد به راه زندان خود رو نهادند و در شب حرکت می‌کردند، زیرا آن اوقات (سوم ماه می) فصل تابستان و موقع گرما بود و قوافل در فصل گرما شب‌ها سیر می‌نمایند و روزها راحت می‌کنند و در زمستان بر عکس است. در این بیت، فصل اظهار امر حضرت بهاء‌الله را هم تلویحاً تعیین کرده است و این که می‌فرماید «راه خود را پیچیده...» اشاره به توجه موکب حضرت بهاء‌الله از بغداد به اسلامبول است، چون که از باغ نجیب پاشا چون خواهند به طرف اسلامبول بروند، در ابتدا مسافتی قلیل را بر خلاف جریان دجله باید سیر کنند، آنگاه پیچیده و در امتداد دجله روان گردند. و این که فرموده: «این است خلیفهٔ الهی...»، یعنی کسی که مردم را

به پیروی خود می خواند و به هدایت خلق می پردازد و خلیفه الله است. مقصود از خلیفه الله مظهر امر الهی است، چنانچه در قرآن مجید در سوره بقره می فرماید: «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، یعنی خداوند به فرشتگان فرمود که من می خواهم مظهر و قائم مقام خود را در روی زمین قرار دهم و مقصود رسولانی هستند که برای هدایت خلق مبعوث شده و می شوند. این که فرموده: «آن نفوس با تو بیعت می کنند... الخ»، یعنی آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می کنند، چنانچه آنان که با حضرت رسول ص بیعت می کردند، با خدا بیعت می کردند و در سوره الفتح، آیه ۱۰، به این معنی تصریح شده، قول تعالی: «ان الذين يبائعونك انما يبائعون الله»، یعنی ای محمد رسول الله، آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می کنند. این که فرموده است: «دست راست تو سنگ مقدس است...»، اشاره به حدیثی است که از پیغمبر نقل شده است، قوله: «حجر يمين الله تعالى فمن مسحه فقد بايع الله»، یعنی حجر الاسود دست راست خداوند است، هر که به او دست بمالد مثل این است که با خدا عهد و پیمان برقرار کرده است. این حدیث را دیلمی در فرادیس از عکرمه روایت کرده است. انتهى

محیی الدین در جای دیگر از فتوحات مکیه اشاره به جسد مطهر حضرت اعلیٰ چنین فرموده است:

<p>وَعَيْنُ أَمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدٌ هُوَ الصَّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يُبِيدُ وَهُوَ لَوَابِلُ الرَّسْمِيِّ حِينَ يَجُودُ</p>	<p>أَلَا إِنَّ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدٌ هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ هُوَ الشَّمْسُ يَجْلُو كُلَّ غَيْمٍ وَظُلْمَةٍ</p>
--	---

یعنی آگاه باشید که خاتم اولیاء شهید و (عین) امام عالمیان و پیشوای جهانیان مفقود است. اوست حضرت مهدی که از اولاد هاشم و اهل البیت است و برای دشمنان خود مانند شمشیر هندی بران است. او آفتابی است که از ورای هر ابر و ظلمتی اشراق می‌نماید و مانند باران پر فیضانی است که در هر جا اثر نافع بجای می‌گذارد.

مقصد از «عین امام العالمین فقید» عبارت از جسد حضرت اعلی است که تا مدتی از نظرها مفقود بوده و به امر حضرت بهاءالله به نقاط مختلف حمل می‌شده و بالأخره در مقام اعلی استقرار یافته است. در آثار محیی الدین باز هم بشاراتی هست که به همین کفایت رفت.

بشارت سلطان حسین اخلاطی

دیگر از اشعار عربی ابیات جفار هندی سلطان حسین اخلاطی است که حضرت اعلیٰ نیز آن را در توقیع محمد شاه که از سجن ماکو صادر فرموده‌اند، نقل کرده‌اند و آن ابیات چنین است:

لِيُجِيبِي الدِّينَ بَعْدَ الرَّاءِ وَغَيْنِ	يَجِيبُ رَبًّا لَكُمْ فِي النَّشَاتَيْنِ
بِأَنِّي مَا كَتَمْتُ السَّرْعَيْنِ	فَإِنْ زِيدَتْ عَلَيْهَا الْهَاءُ فَاعْلَمِ
فَهَذَا إِسْمٌ قُطِبِ الْعَالَمَيْنِ	فَأَضْرِبْ نَفْسَ هُو فِي عَدِّ نَفْسِهِ
فَأَدْرِجْهُ بِتَحْتِ الْمَدْرَجَيْنِ	خُذِ الْمُحَّ قَبْلَ مَدٍّ بَعْدَ ضَمِّ

معنی بیت اول چنین است: برای شما در نشأتین بعد از گذشتن «راء» و «غین» ربی ظهور خواهد نمود تا دین الهی را زنده و تجدید نماید. مقصد از رب، حضرت اعلیٰ است که در آیات قرآنی نیز در بشارات حضرت رب اعلیٰ مذکور گشته، بقوله تعالیٰ: «وَيَأْتِي رَبُّكَ أَوْ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» و ائمه اطهار نیز این آیه را به قائم آل محمد تأویل کرده‌اند و مجلسی در جلد ۱۳ از بحار الانوار حدیثی در این خصوص ذکر نموده است. کلمه رب در عدد نیز با نام حضرت اعلیٰ (علی محمد) مطابق است، یعنی هر دو ۲۰۲ می‌شوند و

این که می‌گوید، بعد از «ر» و «غین» ظهور خواهد کرد، «ر» و «غین» در عدد ۱۲۶۰، یعنی تاریخ ظهور است:

۵۰ ۱۰ ۱۰۰۰ ۲۰۰

ر - غ - ی - ن

معنی بیت دوم چنین است: و اگر بر این عدد، عدد «ها» را نیز بیافزایی، بدان من سر حقیقت را پنهان کرده‌ام. «ها» در عدد ۵ است و چون به ۱۲۶۰ (سال ظهور) اضافه شود، ۱۲۶۵ می‌گردد و سنه ۱۲۶۵ از اوقات دقیقه امر بوده و آثار مهمه در این اوقات نازل گشته و اظهار قائمیت شده است.

معنی بیت سوم و چهارم چنین است: پس نفس «هو» را در عدد خودش ضرب کن و هر چه شد، آن نام قطب دو عالم است. سپس «مح» قبل از «مد» را بگیر و آن دورا بهم دیگر منضم نما. سپس آن رابه دو لفظ قبل اضافه کن و در ذیل آن دو درج نما. چون عدد هو، یعنی ۱۱ در نفس خودش ضرب شود، ۱۲۱ می‌شود و این مطابق با عدد (یا علی) است و چون به نحوی که اشاره نموده «مح» و «مد»، یعنی محمد بدان ضمیمه شود و در ذیل مدرجین، یعنی دو کلمه‌ای که قبلاً درج شده «یا» و «علی» درج گردد، کلمه «یا علی محمد» می‌گردد که اسم «قطب العالمین»، یعنی حضرت اعلی از آن بیرون می‌آید^۱. و نتیجه این می‌شود که در ۱۲۶۰ مظهر امری برای احیاء دین ظهور

^۱ حضرت عبدالبهاء در لوح وحید کشفی می‌فرمایند: «و اما شعر سلطان حسین اخلاطی عدد یا علی محمد است و سنه‌ی ظهور را تصریح نموده که بعد الراء و غین است.»

می نماید و در ۱۲۶۵ امور مهمه واقع می گردد و نام آن نفس مقدس نیز علی محمد است.

ذکر جناب سید کاظم رشتی

جناب سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه در یکی از رسائل خود خطاب به موعود منتظر چنین فرموده است:

وَ مِنْكَ وَ مِنْ مَكَانِكَ وَ الزَّمَانِ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا كَفَانِي
أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ قَوْمِي وَ مِنِّي
وَلَوْ أَنِّي وَضَعْتُكَ فِي عُيُونِي

در دو بیت فوق سید رشتی به مصائبی که از تمام اطراف و جوانب به مظهر امر رو خواهد آورد، اشاره کرده، چنین می فرماید: من به حال تو از قوم خودم و خودم و از تو و از مکان و زمان تو ترس دارم و من چندان ترا محبوب دارم که اگر ترا تا قیامت بر روی چشمانم بگذارم، کفایت نمی کند. جناب سید رشتی در جای دیگر خطاب بدو فرموده است:

يَا صَغِيرَ السِّنِّ يَا رَطْبَ الْبَدَنِ
يَا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنِّي بِاللَّبَنِ^۱

^۱ اصل شعر از مولوی است.

این شعر نیز اشاره به حضرت اعلی و بیان امام در این خصوص است
که می فرماید، موعو از من به عهد شیرخوارگی نزدیک تر و بر پشت اسب
چالاک تراست.

حال از اشعار عربی به ذکر بعضی ابیات فارسی می پردازیم.

سنائی

از شعرایی که ذکری در اشعارش موجود است، عارف نامی سنائی (متوفی ۵۴۵) است. این عارف ربانی که بعضی از اشعارش به مناسبتی مکرراً از قلم اعلی و کلک میثاق جاری شده، در دیوان اشعار خود مطالبی دارد که از جمله سه بیت زیر در حدیقة الحقیقه است که در وصف احبای الهی و ساکنین جنت رضای قدسی در حظیره القدس فرموده است:

همه مستغرق جمال قدم	فارغ از نقش عالم و آدم
عندلیبان گلشن انسند	ساکنان حظائر قدسند
هر چه در صحن آن مکان دارد	تا به سنگ و کلوخ جان دارد

شیخ فریدالدین عطار

شیخ عطار متعلق به قرن ششم اسلامی از عرفای نامدار ایران است. با مقام چنان بلند که مولوی درباره او می‌گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

اشعار ذیل از اوست:

به عالم انبیا بسیار بودند که جمله واقف اسرار بودند
ولیکن شش پیمبر در حقیقت شدند مأمور اسرار شریعت
به اول این ندا در داد آدم به گسترد او شریعت رابه عالم

.....

به قرآن این چنین فرمود داور که تادینش بدانی ای برادر
که عالم را به شش روز آفریدم محمد از دو عالم برگزیدم
بود عالم حقیقت عالم دین چنین دارم ز پیر راه تلقین
بود شش روز دور شش پیمبر مرا تعلیم قرآن گشت یاور
ولیکن روز دین سال هزارست بدین ترتیب عالم رامدارست
چو گردد شش هزاران سال آخر شود قائم مقام خلق ظاهر

به سرآید همه دور شریعت به امر حق شود پیدا قیامت
نبد حکمت که سازند انبیا را رموز این قیامت آشکارا

خلق زمین و آسمان در شش روز که عطار بدان اشاره می‌نماید، اول در عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل دوم ذکر شده و در قرآن هشت بار در سوره‌های اعراف، یونس، هود، فرقان، سجده، ق، حدید و مجادله تکرار شده است. طبق عهد عتیق، خداوند بعد از خلق جهان در شش روز، روز هفتم به استراحت پرداخت. ولی طبق قرآن، خداوند بعد از خلق زمین و آسمان در شش روز، بر روی تخت فرمانروایی خود جلوس نمود: «خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش».

عطار شش روز خلقت را زمان شش پیغمبر: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد می‌شناسد و روز هفتم را روز قیامت و روز ظهور قائم مقام خلق می‌داند که همان ظهور مبارک است که روز جلوس مظهر احدیت بر تخت حکمروایی بر جهان هستی است.

ما می‌دانیم که در ادیان قبل پیش بینی نموده‌اند که شیطان زمان مدیدی در جهان غالب خواهد خواهد تا وقتی که روز آخر فرارسد و خداوند در آن حکم راند و دست شیطان را کوتاه کند. مسیحیان چنین عقیده دارند که حکم خداوند در آسمان جاری است، نه در زمین که محل جولان شیطان است. این است که در تنها دعایی که مسیح به آنها آموخته، گویند: «نام تو

مقدس باد. ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است، به زمین نیز کرده شود.^۱»

ملکوت به معنی سلطنت و فرمانروایی است. در مکاشفات یوحنا، فصل ۲۰ ذکر شده که موعود در ظهور خود شیطان را زنجیر نموده، برای مدت هزار سال به زندان خواهد افکند و مسیح هزار سال سلطنت خواهد کرد. در دیانت زردشت عبارتی شبیه به انجیل موجود است که در روز آخر اهورامزدا بر اهریمن غلبه خواهد کرد. در اسلام نیز این مطلب تأیید شده است. همه این اشارات را بشارت عطار تأیید می نماید.

^۱ متی، ۱۰: ۶

مولوی

عارف و شاعر دیگر مولوی است (۶۷۲- ۶۰۴ هـ ق) که بعد از سنائی بوده و خود به طریق وی مشی می‌نموده. دیوان غزلیات و مثنوی مولوی دارای حقایق دلپذیری است که مطالعه آن جان و روان را شادی جاودان می‌بخشد. این عارف ربانی در بیان اکثر مسائل عامض الهی در دور اسلامی به نحوی سخن رانده که بسیار نزدیک به تفاسیر قلم اعلی در آن خصوص است. از جمله درباره بهشت و دوزخ و آدم و حوا و قصه اصحاب کهف و غیرها بسیار نزدیک به حقیقت تعبیر نموده است. در مثنوی او، درباره نام مبارک حضرت بهاءالله در دفتر اول چنین آمده:

ما بها و خونبها را یافتیم جانب جان باختن بشتافتیم

نگارنده در مقاله‌ای که در آهنگ بدیع منتشر شده درباره این که اسم اعظم، یعنی بهاءالله چگونه در کور اسلام پنهان و مستور بوده و قلیلی از جمله مولوی آن را یافته و بدان افتخار جسته‌اند، ذکری نموده که در این جا تکرار نمی‌نماید و این که می‌گوید: «ما بها و خونبها را یافتیم»، اشاره به حدیث قدسی است که می‌فرماید: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فانادیته»،

یعنی هر که مرا طلب کرد یافت مرا و آن که مرا یافت، مرا شناخت و آن که مرا شناخت، عاشق من شد و هر که عاشق من شد، من نیز عاشق او شدم و آن که من عاشق او شدم او را در راه خود به قتل رساندم و هر که برای من شهید شد، من خونبهای او هستم. انتھی

این است که مولوی می گوید، من آن محبوب حقیقی (بهاء) را یافتم و با اطمینان بدین امر که او خونبهای من است، جانب جان باختن در سبیل وی شتافتم.

شیخ بهائی

عارف و شاعر نامی، شیخ بهائی، نیز چنان که در مقاله مذکوره یاد شده، درباره اسم اعظم بهاءالله چنین سروده است که در ضمن ملحقات کتاب موش و گربه، چاپ مصر، صفحه ۲۳۰ موجود است^۱:

اسم اعظم چون کسی شناسدش سروری بر کل اسماء باشدش

که مقصود از این سروری علاوه بر ابهت مقام عبارت از وقوع آن در رأس اسماء در دعای سحر مسلمین است، چنانچه وارد شده است: «اللهم انی اسئلك من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی»

^۱ شرح حال شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ ه ق) در کتاب عالم آرای عباسی که مؤلف آن از معاصرین وی بوده و همچنین قصص العلمای میرزا محمد تنکابنی مذکور است.

فردوسی

دیگر در شاهنامهٔ فردوسی این ابیات دربارهٔ ظهور حضرت بهاء‌الله از ایران و انتشار امر الهی در اقطار جهان مذکور است:

از این پس بیاید یکی نامدار	زدشت سواران نیزه گذار
یکی مرد پاکیزه و نیک خوی	کزودین یزدان شود چارسوی
کزوگردد ایمن جهان از بدی	بتابد از او فرّۀ ایزدی

باید دانست که شعر فوق را فردوسی با توجه به بعضی مضامین کتب فارسیان سروده است.

خاقانی شروانی

خوانندگان عزیز به خوبی می‌دانند که در قرآن و اخبار تصریح به ظهور امری در سنه هزار آمده از جمله: «یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه ممّا تعدّون^۱». و یا: «لکم میعاد یوم». بعضی از بسته شدن دفتر وحی و الهام که در سنه ۲۶۰ هجری واقع شد، تصریح کرده‌اند، از جمله خاقانی با توجه بدین حقیقت این دوبیت را سروده است:

گویند که هر هزار سال از عالم
آید به وجود اهل وفایی محرم
آمد زین پیش، ما نزاده ز عدم
آید پس از این و ما فرورفته به غم

رشید یاسمی در مجله ارمنان در شماره اول از سال دهم این دوبیت را ذکر کرده و شرحی درباره آن داده است.

^۱ خداوند امر را از آسمان و زمین سامان می‌دهد، سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است، چنانچه شما می‌شمارید، به سوی او بالا می‌رود.

حافظ

حال نظری به دیوان حافظ شیرین سخن نماییم که اهل دل او را لسان
الغیب خوانده و در وصفش سروده‌اند:

ز هفتم آسمان غیب آمد لسان الغیب اندرشان حافظ

در دیوان حافظ احبای الهی اشعار زیادی در بشارت ظهور یافته‌اند که از
جمله آنها شعر معروف شاعر خطاب به سواحل رود ارس است که محبوب
خود را با چشم دل در جهانی که حال و استقبال در آن یکسان است، در
آنجا دیده و غزل خویش را در وصف وی سروده است. سواحل رود ارس قبل
از نزول اجلال حضرت اعلی روح الوجود لرشحات دمه الفدا یک بار دیگر
نیز به قدم حضرت زردشت مزین شده است.^۱

^۱ حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعلی در لوحی می‌فرمایند، قوله تعالی: «از حضرت زردشت سؤال نمودی او من عند الله آمده و به هدایت خلق مأمور، نار محبت برافروخته ید اوست با نار محبت الهی و کتاب اوامر و احکام ربانی آمد و لکن حزب غافل مقامش را ندانستند و ظهورش را نشناختند. حزب شیعه نظر به غفلت و نادانی روشی نموده، سبحان الله. اهل ایران مع استعداد از عرفان حقیقت محرومند.» حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید: «و اما حضرت مه‌آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحاً مذکورند و نفسی تا به حال پی نبرده، چنانچه اصحاب رس و

در قرآن، آیه ذیل درباره آن نازل شده: «واصحاب الرّس وقرونابین ذلک کثیرا»^۱.

متأسفانه مفسرین اسلام از این حقیقت غافل مانده، لذا شریعت آن حضرت را انکار کرده‌اند. ولی از مطالب همان مفسرین دلایلی در دست است که صدق این موضوع را می‌رساند، یعنی هر چند بعضی از مفسرین کلمه «الرّس» را در این آیه به معنی چاه دانسته‌اند و مطالبی که قابل اعتبار نیست، بیان کرده‌اند، ولی جمعی دیگر از آن مفسرین کلمه رس در آیه را به معنی رود ارس دانسته‌اند، منتهی درباره نام نبی مبعوث از آن جا اختلاف و اشتباه کرده‌اند و بعضی از مورخین و جغرافی دانان به استناد اقوال آنها در کتب خود عباراتی نگاشته‌اند.

مورخ الدوله سپهر در ناسخ التواریخ نوشته است که پیغمبری در آذربایجان مبعوث شده به نام حنظله بن صفوان و به دعوت قوم رعویل و قدمان پرداخته و افسانه‌ای مفصل در این باره ذکر کرده و شعر شاعر عرب را شاهد آورده است که گوید: «بکت عینی لاهل الرّس رعویل و قدمان»^۲.
یاقوت (متوفی ۶۲۶) در معجم البلدان گوید: «وقال الاخرون فی قوله عز وجل واصحاب الرّس وقرونابین ذلک کثیرا قال الرّس وادی آذربایجان.»

انبیائشان ذکر نموده و این رس، رود ارس است و این پیغمبران ذی شأن متعدد بودند، از جمله حضرت مهاباد و حضرت زردشت بود.»

^۱ اصحاب رس را و نسل‌های زیادی که بین آنها بودند.

^۲ چشم من برای اهل رس، رعویل و قدمان گریان است.

از این دو عبارت دو مورخ و جغرافی‌نگار نامدار معلوم است که کثیری از مفسرین، بودن نبی را در اطراف رود ارس تصدیق کرده‌اند و چنانچه ملاحظه شد، در نام او اختلاف نموده‌اند.

لذا شکی دربارهٔ این که این نبی حضرت زردشت است، نمی‌ماند، چه اولاً آن انبیائی که آنها نام برده‌اند، وجودشان مدرک مهمی ندارد و افسانه‌ای بیش نیست، ولی وجود حضرت زردشت در آن حوالی از مسلمیات تاریخ است.

ملاً محسن فیض نیز در تفسیر صافی حدیثی از حضرت امیر دربارهٔ این که مقصد از رس، ارس است و پیغمبری در آنجا مبعوث شد، در ذیل آیه نقل کرده است.

باری بنا به تصریح تاریخ نبیل، وقتی که ملاحسین به حضور مبارک حضرت اعلی در ماکو مشرف می‌شود، حضرت روزی در حالی که از بالای تپه به پایین متوجه بودند، بدو خطاب نموده، فرمودند که شعر حافظ که گفته است:

ای صبا، گربگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
بیت سلمی را که بادش هر دم از ما صد سلام
پر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس

مقصود از این ایام بوده و منظور از سلمی سلماس است. سپس مطالبی بیان فرمودند که از قبل بدانها اشاره شد.

این غزل حافظ تماماً حکایت از یک روح الهام و انجذابی می‌نماید و شاعر غزل خود را بدین بیت خاتمه می‌دهد:

نام حافظ گبر برآید بر زبان کلک دوست

از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس

لله الحمد حق جل جلاله این رجای حافظ را اجابت فرموده، چه که نام وی از لسان و قلم حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بارها جاری شده و اشعارش در متون الواح و آثار و ذکرش بدین وسیله مخلد ماند. برخی از نفوس ظاهرین که تفاسیر و حواشی بر دیوان حافظ نوشته‌اند و کوشیده‌اند که برای این ابیات محملی بیابند و مخاطب حافظ را بجویند، منظور نظر وی را شیخ محمود و شیخ صدرالدین شبستری دانسته‌اند ولی دیگران این نظریه را رد کرده‌اند. از جمله دکتر محمد معین در کتاب «حافظ شیرین سخن» که درباره حافظ نگاشته، در صفحه ۱۳۸ آن کتاب، به دلایل واضحی بطلان این تصور را آشکار کرده است.

بنا به مندرجات تاریخ نبیل، حضرت اعلی در جبل ماکو بعد از ذکر شعر حافظ، اشاره به شعر دیگری کردند که شاعر گفته است:

شیراز پر غوغا شود، شکر لبی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را

چون تصریحی در تاریخ نبیل دربارهٔ این که این شعر از حافظ است، نبوده، لذا نگارنده تا چندی در نقاط مختلفه و آثار متعدده و دواوین شعرائی که ممکن است این شعر را در آنها یافت، تحقیق می نمود و از فضلالی امر استفسار می کرد. هر کس او را به شاعری نسبت می داد، از جمله مسموع افتاد که این شعر در دیوان صحبت لاری و یا خواجوی کرمانی است. در دیوان صحبت که نبود و دیوان خواجو نیز حتی در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی مشهد و کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به دست نیامد. از وی کتاب مختصری شامل بعضی اشعارش چاپ شده که ناقص است. تا در این ایام در میان آثار حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا لوحی زیارت شد که معلوم گردید، این شعر نیز از حافظ است، ولی از نسخ دیوان وی حذف شده است و بیان مبارک در آن لوح که به افتخار میرزا محمد باقرخان شیرازی نازل شده، چنین است، قوله الاحلی: «نشیدی حافظ چه گفته: شیراز پرغوغا شود، شکر لبی پیدا شود...» انتهی

دیگر از اشعار حافظ غزل مشهوری است که چند بیت آن چنین است:

بین هلال محرم، بخواه ساغر راح
 که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح
 عزیز دار زمان وصال را کان دم
 مقابل شب قدر است و روز استفتاح

دلا تو غافلی از کار خویش و می ترسم که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح

شاعر در شعر اول اشاره به اول ماه محرم که مقدر بود یوم مولود حضرت موعود قرار گیرد، نموده و به میمنت آن روز فیروز ساغر راح می طلبد و در شعر دوم اهمیت روز ظهور وصال مظهر رب غفور را یاد آورد شده، می فرماید که آن روز با شب قدر و روز استفتاح که در شرع اسلام از بزرگترین لیالی و ایام است، برابری می نماید. بعد خطاب به دل خویش نموده و بدین وسیله از کار غافلین اظهار تشویش می کند و می گوید، می ترسم اگر کلید را گم نمایی، کسی در (باب) بروی تو نگشاید، یعنی از وصول به حضرت باب به واسطه غفلت از کار و وظیفه خویش در یوم ظهور بازمانی. این ابیات نوع دیگر نیز تفسیر شده است. چنانچه ذکر شد، ابیات بسیار از حافظ با ظهور مبارک تطبیق شده و این تطبیقات بعضی در نهایت صحت وفق یافته است.

جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت، جلد اول، صفحه ۵۴۳ ضمن بیان حال مرحوم مستوفی نوشته اند که: «یک شب در حظیره القدس مشهد به مناسبتی اظهار داشت که حافظ این غزل را در نعت جمال مبارک سروده است که می گوید:

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد
ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست
 دیده فتح ابد عاشق جولان تو باد
 ای که انشاء عطارد صفت شوکت توست
 عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
 طیره جلوه طوبی قد چون سرو توشد
 غیرت خلد برین صاحت بستان تو باد
 نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد
 هرچه در عالم امر است به فرمان تو باد

احبائی که حاضر بودند، گفتند: "حافظ حسب الوظیفه برای سلاطین آل مظفر مدیحه سرائی می کرده و مقرری دریافت می داشته. این غزل هم در مدح یکی از آنهاست." جناب مستوفی گفت: "نه چنین است، زیرا حافظ مردی روشن ضمیر بوده و در مدح یک نفر سلطان بشری غلو نمی کرده، به درجه ای که عقل کل را که مقصود حقیقت حضرت ختمی مرتبت است، چاکر طغراکش به یک پادشاه ظاهری قرار بدهد، بلکه مقصودش بیان سمو مرتبه قلم اعلی بوده است. در این زمینه مطالب دیگری هم اظهار داشت که بنده به خاطر ندارم." انتهی

جناب فاضل مازندرانی در تاریخ خود به نقل از کتاب حاج معین السلطنه از تطبیق یکی از ابیات حافظ با وضع حاج میرزا آقاسی و ایمان یکی از مشاهیر بدین وسیله، حکایتی شیرین دارند که بی مناسبت نیست، ذیلاً نقل نماییم: «سررشته دارگفت من در اوایل نشر امر حضرت رب اعلی

مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشتم و غالب شب‌ها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز می‌شد، با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه می‌نمودیم. گاهگاهی در خصوص این امر سخن به میان می‌آمد، ولی حکیم چندان به کمالات و معلومات خویش غرور و مباهات داشت، که اعلم از خود تصور نمی‌نمود و من چون هم‌ترازوی او نبودم، مباحث و مناظره با من نمی‌نمود. تا شبی به عادت مألوفه به خانه‌ام آمد و در اثنای مصاحبه ذکری از این امر به میان آوردم و او خطاب کرده گفت: "ای آقا میرزا عبدالله، آخر این هم (اشاره به خود کرده) شخصی است. آیا بعد از آن همه، تازه تابع دیگری شود، آن هم که و در چه؟" من از استماع این سخنانش افسرده و دل شکسته گشتم و چاره‌ای جز سکوت ندیدم و او از حالت پژمردگی ام متأثر گشته و در آن حالت دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد، گرفته، بگشود و گفت: "این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است. مردم وی را لسان الغیب خوانند و به اشعارش تفال کنند. آیا میل دارید تفالی نماییم، تا ببینیم، خواجه چه می‌گوید؟" من پاسخ گفتم: "بآسی نیست، چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد، تواند سبب ارشاد عباد مقرر فرماید." پس میرزا به رسم تفال دیوان را بگشود و شروع به خواندن اولین بیت از صفحه دست راست نمود و آن بیت این بود:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

و از آنجایی که این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی، حضرت نقطه اولی را به آذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آن مظلوم در السن و افواه انام شهرت داشت و ادعای وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم، میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه دریای بهت و حیرت گشته، ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتراز یافتم و حکیم بعد از نبذه ای تحیر و تعجب گفت: "ای آقا میرزا عبدالله، این فوق تفأل و تصادف است، بلکه تنبه و غیب گوئی است که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه میرزا آغاسی را بیان نمود."»

شاه نعمت الله ولی

شاه نعمت الله ولی از عرفای نامدار ایران است. اجدادش از مردم حلب بودند و به ایران آمدند. او در سال ۷۳۰ در فارس تولد یافته است. شاه نعمت الله ولی علوم مختلفه را فرا گرفت. سپس به مکه و مصر مسافرت نمود و در آنجا با سلطان حسین اخلاطی که یکی از مبشرین ظهور بود و به اشعارش اشاره و تفسیر رفت، ملاقات کرد. سپس به نقاط دیگر از قبیل سمرقند مسافرت کرد و در اکثر ایام به ریاضت پرداخت و اربعین‌ها داشت. بالآخره به کرمان آمد و بعد از مدتی در ماهان در سال ۸۳۲ فوت کرد. مقبره‌ای بسیار با صفا و عالی در آنجا دارد. شرح حال وی در مجمع الفصحا و جلد هفتم از نامه دانشوران به تفصیل مذکور و تاریخ فوتش «عارف اسرار وجود» است.

از شاه نعمت الله تألیفات زیادی باقی مانده از جمله شعر اوست که متأسفانه از گردونه گردش ایام به سلامت بیرون نجسته و به واسطه دوستان نادان، اشعارش کم و زیاد شده است. یک نسخه از دیوان مطبوعش را که در ۳۲۵ صفحه در طهران به چاپ رسیده و در حدود ۱۳۰۰۰ بیت شعر دارد، نگارنده در شهر شاهپور مطالعه نمود. همپنین دو نسخه چاپی دیگر در کتابخانه مقبره شاه نعمت الله در قریه ماهان کرمان ملاحظه گشت که یکی در ۷۶۴ صفحه و دیگری با صفحاتی کمتر بود. ولی اشعار اصلی او خیلی کمتر از این است.

نگارنده مدت‌ها در صدد بود که نسخه صحیح‌تری از دیوان او را به دست آورد. تا این که در تبریز نسخه‌ای خطی نزد جناب غلامرضا روحانی، شاعر و ادیب خوش ذوق بهائی به دست آورد که در حدود صد سال از تحریر آن گذشته است و هر چند از دستبرد آخوندهای بی‌سواد مصون نمانده، ولی اغلاط آن کمتر است و در حدود هفت هزار بیت شعر دارد.

از بشارات شاه نعمت‌الله ولی یکی این دو بیت است که در جلد هفتم نامه دانشوران نیز با قدری تحریف و تصحیف ذکر شده و آن این است:

در سال غرس من دو قران می‌بینم
از مهدی و دجال نشان می‌بینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر
این سرّ نمان است، عیان می‌بینم

دیگر اشعار مفصلی است که نگارنده از نسخه جناب روحانی اقتباس نموده از جمله این ابیات است:

قدرت کردگار می‌بینم
حالت روزگار می‌بینم
از نجوم، این سخن نمی‌گویم
بلکه از کردگار می‌بینم

بعد از او خود امام خواهد بود

که جهان را مدار می بینم

«غین» و «ر» و «دال» چون گذشت از سال

بوالعجب کار و بار می بینم

«میم» و «حا»، «میم» و «دال» می خوانم

نام آن نامدار می بینم

صورت و سیرتش چو پیغمبر

علم و حلمش شعار می بینم

قصه ای بس غریب می شنوم

غُصه ای در دیار می بینم

جنگ و آشوب و فتنه و بیداد

ازیمین و یسار می بینم

غارت و قتل و لشگر بسیار

در میان و کنار می بینم

بقعه خیر سخت گشته خراب

جای جمع شرار می بینم

اندکی امن اگر بود آن روز

در حد کوهسار می بینم

در ابیات فوق شاه نعمت الله سال ظهور حضرت اعلی و اسم مبارک ایشان و وقایع مهیبه ایام مبارک را یاد کرده است. «غین»، «ر»، «د» روی هم ۱۲۶۴ است.

۱۰۰۰ ۱۰ ۵۰ ۲۰۰ ۴

غ ی ن ر د

در این تاریخ یا تحریفی در موقع کتابت رخ داده و یا شاه نعمت الله از این تاریخ چنان که می گوید، «بوالعجب کار و بار می بینم»، نظر به وقایع مهمه امریه دارد که بعد از این سال به ظهور رسید و در اشعار سلطان حسین اخلاطی نیز دیدیم که گفت: «اگر عدد ۵ هم به ۱۲۶۰ افزوده شود، مانعی ندارد» و آنهایی که در تاریخ امر تعمقی دارند، می دانند که بعد از این سال چه وقایع و آثار مهمی ظاهر شد. میم، حا، میم، دال نیز روی هم محمد می شود که نیمه دوم اسم مبارک است و در اکثر بشارات نیز همین طور وارد شده است.

در ابیات بعد نیز اشاره به مظالم عدیده آن عصر و کشتارهای عظمی نموده و امن و امان را در انزوا می داند. چنانچه امام نیز در حدیث مشهور آذربایجان، چون ذکر وقایع مهمه امریه می رسد، می فرماید: «فادا کان ذلک، فکونوا اجلاس بیوتکم»، یعنی در این موقع شما بروید و تا ظهور جمال قدم خانه نشین شوید، چه که در آن ایام بهترین وسیله دوام احباب انزوا بود و گرنه شاه و وزیر ظالم به احدی ابقا نمی کردند و چه بسا نفوسی که مسلمان بودند و به نام بابی کشته شدند.

شاه نعمت الله ولی بعد از ابیات فوق چنین می گوید:

گرچه می بینم این همه غم ها	شادی غمگسار می بینم
غم مخور زانکه من در این تشویش	خرمی وصل یار می بینم
بعد از آن سال و چند سال دگر	عالمی چون نگار می بینم
نائب مهدی آشکار شود	زانکه من آشکار می بینم
پادشاه تمام دانیی	سروری با وقار می بینم
بندگان جناب حضرت او	سربه سر تاجدار می بینم
مهدی وقت و عیسی دوران	هر دورا شہسوار می بینم
گلشن شرع را همی بویم	گل دین را بیار می بینم
این جهان را چو مصر می نگرم	عدل او را حصار می بینم
بر کف دست ساقی وحدت	بادۀ خوشگوار می بینم
تیغ آهن دلان زنگ زده	کند و بی اعتبار می بینم
زینت شرع و رونق اسلام	هر یکی را دوبار می بینم
گرگ با میش و شیر با آهو	در چرا برقرار می بینم
تا چهل سال ای برادر من	دور آن شهریار می بینم
دور او چون شود تمام به کام	پسرش یادگار می بینم

عارف بعد از آن که مصائب ایام حضرت اعلی را می نماید، مردم را به

ابیاتی از قبیل:

گرچه می بینم این همه غم‌ها شادی غمگسار می بینم

امیدوار کرده و در ضمن اشعاری، اشاره به ظهور مبارک حضرت بهاءالله نموده و مصداق بشارات ظهورات پیشین را در آینه استقبال وقوع یافته دیده و گرگ و میش و شیر و آه‌ورا هم‌چرا ملاحظه می‌نماید. این که می‌گوید، رونق شرع و زینت اسلام را دوبار می‌بینم، اشاره به دو ظهور است و مقصد از اسلام، حقیقت آن است، چنانچه در قرآن به ادیان دیگر نیز اسلام اطلاق شده و حضرت ابراهیم مسلم نامیده شده و بعد به چهل سال مدت سلطنت آسمانی حضرت بهاءالله که در سال ۱۲۶۹ به اظهار امر سری در طهران شروع و با صعود ایشان در سال ۱۳۰۹ در عکا خاتمه یافت، تصریح نموده، می‌گوید:

تا چهل سال ای برادر من دور آن شهریار می بینم

بعد از آن اشاره به حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه نموده و صریحاً می‌گوید که بعد از مظهر امر «پسرش یادگار می‌بینم». شاه نعمت الله باز در اشعار خود می‌گوید:

نوجوانی ز دودمان ملوک	جا کند برفراز تخت سلوک
سرحد روم را زند برهم	همچو کیوان زند به هند علم
تاسی و چار و پنج سال تمام	شاهیش را بود به دهر زمان

دگر از بعد پادشاهی او آنچه امر است نیز هست نکو
نعمت الله آنچه بود نهان اندر این نکته اش نمود عیان

مقصد از نوجوان حضرت بهاءالله است که هیكل مبارك در الواح قدسیه از جمله لوح سلطان ایران و لوح رئیس فارسی خود را «غلام» یعنی جوان می خوانند. مقصود از دودمان ملوک نیز سلسله ساسانی است که بنا بر آن چه از قبل گذشت، اشاره به نسبت مبارك حضرت بهاءالله است. و بعد که ذکر سلطنت هیكل اطهر می رسد، تصریح می کند که او «جا کند بر فراز تخت سلوک» و مقصد از سلوک، دین است و این برای آن است که کسی آن را به سلطنت ظاهر تعبیر ننماید. بعد می گوید:

سرحد روم را زند برهم همچو کیوان زند به هند علم

این نیز اشاره به مسافرت مبارك در خاک عثمانی (روم شرقی) و وقایع آن اقلیم و نفوذ امر در هندوستان است و این که می گوید تا سی و چهار و پنج سال (که رویهم رفته ۳۹ سال می شود)، ایام سلطنت اوست، اشاره به ایام مظهریت حضرت بهاءالله به حساب شمسی است که ۳۹ سال بود. عارف دقت را به حدی می رساند که مدت سلطنت حق را به حساب شمسی و قمری جداگانه بیان می کند. سبحان من هدی اولیائه بحقائق امره.

این ابیات در نسخه جناب روحانی به طور نامرتب درج شده است و بالغ به چهل بیت است که نگارنده بعضی از آنها را که صریح‌تر بود، به ترتیب معین ذکر کرد.

پیروان شاه نعمت الله قبل از ظهور بدیع با نقل این بشارات شادی نموده و انتظار ظهور موعود را می‌کشیده‌اند، ولی بر آنها آن گذشت که به جمعی از منتظران دیگر در شرق و غرب گذشت که منتظر موعود ساخته و پرداخته تخیلات آخوندها بودند. لذا وقتی دلبر آسمانی سر از گریبان برآورد، آنها سر به گریبان یأس فرو بردند. در رساله مهمی که توسط شخصی کربلائی در اول ظهور حضرت باب نوشته شده، و مطالب آن بسیار مورد توجه محققین غربی که در سال‌های اخیر تحقیق در امر حضرت باب نموده‌اند، قرار گرفته، این عبارات مذکور است: «... كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا الامر ... سيما اتباع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا وكانوا يقرئون اشعار المرشد المزبور و يستبشرون بها كانوا من اخبار ائمتهم سلام الله عليهم و الحقير سمعت هذه المضامين و وقوعها باحدى و ستين قبل هذا بخمس و عشرين سنة و ماتوا الآباء المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد.» مضمون: خیلی از مسلمانان به این امر (قرب ظهور) معتقد بودند. علی‌الخصوص پیروان شاه نعمت الله بدین اعتقاد بودند و اشعار مرشد مزبور را می‌خواندند و شادی می‌نمودند، چنان‌که گویی این بشارات از اخبار امام‌های آنها سلام الله عليهم بوده است. و حقیر این مضامین و وقوع آنها را در سال ۱۲۶۱ از ۲۵ سال پیش می‌شنیدم. پدرانی بودند که در حال انتظار مردند.

^۱ این رساله در سال ۱۲۶۳ هـ ق تحریر شده و در آخر کتاب ظهور الحق، جلد سوم مندرج است

قوشچی اوغلی

دیگر قوشچی اوغلی است^۱. قوشچی اوغلی از روشن دلان اهل حق و از مریدان شاه ابراهیم و شاه ابراهیم بن سید محمد حفید سلطان اسحق است. سلطان اسحق نیز مرید و جانشین سید محمد مشعشع مشهور است. باری از قوشچی اوغلی دفتری باقی است که در آن ابیاتی ترکی در بشارت ظهور و بیان وقایع امر وارد شده و در استدلالیه صحیح فروش مقداری از آن ابیات نقل گردیده و در این جا فقط به ذکر بیتی چند کفایت می‌رود:

ارونلره اولور نظر حق اوزی دون بدون گزر
بازارگانلر سالور بازار بو بغداده بو بغداده
بیر عجائب ساعت اولور جمیع خلائق مات اولور
چنخ کیمسه لرحسرت اولور بو بغداده بو بغداده

^۲ قوشچی اوغلی یعنی پسر قوشچی. سلاطین و امرا در سابق ایام مرغان شکاری از قبیل باز نگاهداشته و کسی را که محافظ و مأمور مراقبت آنها بود، به ترکی قوشچی می‌گفتند. این شخص پسر قوشچی شاه جهان امیر تبریز بود که مریض شده و بعد از آن که اطبا از علاجش عاجز می‌مانند، پدر او را به پیش شاه ابراهیم فوق الذکر برده و او وی را شفا می‌دهد. لذا قوشچی اوغلی جزء اتباع او در شمار آمده و به مقامات سامیه عرفانی ارتقاء می‌جوید.

اسلام دینی زائل اولدی بلبل گله مائل اولدی

قوشچی اوغلی قائل اولدی بو بغداده بو بغداده

مضمون ابیات چنین است: به پاکان و صافان نظر می شود و خداوند در قمیص های مختلف ظهور می فرماید. بازرگانان و فروشندگان متاع حقیقت بازار خود را آراسته و بساط خود را پهن می کنند، در این بغداد، در این بغداد. ساعتی عجیب ظهور می نماید، به نوعی که جمیع خلائق مات می گردند و خیلی اشخاص حسرت و آرزومند می گردند، به این بغداد، به این بغداد. دین اسلام زائل شد و همچنان که بلبل به گل مایل و راغب شد، قوشچی اوغلی نیز قائل و عقیده من است، به این بغداد، به این بغداد.

حکیم بابا اسکوداری

حکیم بابا اسکوداری از اهل آذربایجان بوده است. نگارنده نتوانست درباره او اطلاعی به دست آورد. فقط سه بیت از بشارات او را که در سفرهای آذربایجان مکرر از دوستان شنیده دارد، در اینجا ذکر می‌نماید:

ایکی بیوک ظهور ایلر	جهانی رشک طور ایلر
بیری ایرانی سیر ایلر	بیری رومه عبور ایلر
هدایت اهل ایرانه	سعادت اهل عثمانه

یعنی: دو بزرگ ظهور می‌کنند و جهان را رشک طور می‌نمایند. یکی از آنها ایران را سیر می‌نماید و دیگری از روم عبور می‌نماید. برای ایرانیان آنها هدایت می‌آورند و به اهل عثمانی سعادت ارزانی می‌دارند.

امیر مازندانی

امیر مازندرانی پازواری از شعرای لهجهٔ مازندانی است. در این مورد کتاب برن هارن دارن، خاور شناس روسی، دربارهٔ لهجهٔ طبری به نام کنز الاسرار نوشته و در سال ۱۲۷۷ هـ ق در پترزبورگ چاپ شده است، اشعار امیر را اغلب مازندرانی‌ها می‌شناسند و با آهنگ مخصوصی که به امیری معروف است، می‌خوانند و به وسیلهٔ نی می‌نوازند^۱. بشارات ذیل از اوست:

امیرگتّه که مِ دِلِ دِلِ اِنْدُونِ دَنِيّه
اَوْنِ خِرْبَرَكْتِ طَبْرَسُونِ دَنِيّه
شِترِگَلّه و مازِنْدَرُونِ دَنِيّه
حضرت صاحب چاه درونِ دَنِيّه

^۱ علویه خانم، عیال ملا علیجان شهید ماهفروزی که در سال ۱۳۱۶ هـ ق با برادرزادهٔ خود، آقا سید محمود، حضور مرکز میثاق مشرف بوده، نقل نموده است که روزی حضرت عبدالبهاء در جمع زائرین به سید محمود فرمودند: «آقا سید محمود، امیری بلدی؟» عرض کرد: «خیر.» فرمودند:

امیرگتّه که یک بار جون بئووم گرسنگِ دشت باغبون بئووم
(امیرگفته یک بار دیگر جوان بشوم در کرسنگِ دشت باغبان بشوم)
بُورم مدرسه قرآن خون بئووم پیش محمد مین روگردون نئووم
(بروم مدرسه قرآن خوان بشوم تاپیش حضرت محمدروسیاه نشوم)

بعد به لهجهٔ مازندرانی فرمودند: «یادبتی؟» (یادگرفتی). عرض کرد خیر. دوباره شعر امیر را قرائت فرمودند.

این اطلاعات توسط جناب بدیع الله ایمانی از دوستان خدوم ساری به دست نگارنده رسیده است.

یعنی: امیر گفته است که دل من توی دلم نیست. گله شتر در مازندران نیست. آن خیر و برکت در طبرستان نیست. حضرت صاحب زمان توی چاه نیست.

صلوات برسین صاحب زمون دَرانِه نومش محمد دین و ایمان دَرانِه
شاهزاده حسین راه مازندرون دَرانِه خیر برکت کل ایرون دَرانِه

یعنی: صلوات بفرستید صاحب زمان دارد می آید. نامش محمد دین و ایمان دارد می آید. شاهزاده حسین از راه مازندران می آید. خیر و برکت برای کل ایران دارد می آید.

امیر غالباً مطالب خود را با طنز بیان می نموده، این است که در مازندران مقایسه می کند. یعنی همان طور که محال است که در مازندران به واسطه کثرت باران گله شتر که مخصوص نقاط کم آب و علف است، دیده شود، قائم هم نمی تواند در چاه باشد.

در قسمت دوم بشارت از آمدن حسین موعود (حضرت بهاء الله) به مازندران خبر می دهد و نیز نژاد او را که از شاهان است، تأیید می نماید.

صحبت لاری

حال از قدما گذشته، به شعرای قریب العصر حضرت اعلیٰ نظر نماییم، از جمله آنها صحبت لاری است. شرح حال ملاً محمد باقر متخلص به صحبت لاری را حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسایی در ذیل رجال لارستان از کتاب خود که به فارسنامه ناصری موسوم است به تفصیل آورده است. صحبت از فقها و علما بوده و در فنون مختلف از جمله تاریخ و لغت و فنون عربی و ادبی استاد بوده و خود در ضمن قصیده‌ای به معارف و معلومات خویش اشاره نموده است. او در لار امامت جماعت داشته و در اواخر ایام نابینا شده و در سال ۱۲۵۱ یعنی ۹ سال قبل از اظهار امر، جهان را بدرود گفته است. از او دیوان شعری مطبوع و منتشر است.

از صحبت یک مثنوی مطول در بشارت ظهور در کتاب چاپی وی درج شده که بسیار اعجاب انگیز است. این عبد بعد از دیدن آن، با آن که آن همه صراحت در آن به کار برده، یقین نداشت که وی آن را در مدح صاحب امر گفته باشد، چه که این کار - یعنی ذکر این همه تصریحات با وجود ندیدن محبوب و بشارت از آتیه - کار عرفای روشندلی است که استقبال را در آینه حال واضحاً می‌بینند. در حالی که نمی‌توان صحبت را از این گونه عرفا بشمار آورد و مخصوصاً وقتی که شنید او در شیراز مرشدی داشته که این ابیات را برای او سروده و فرستاده است، از درج آن در رساله خود به کلی

منصرف گردید، ولی بعد دلایلی به دست آمد که درج ابیات او را لازم دانست.

یکی آن که از اهل اطلاع مسموع افتاد که او در شیراز با خانواده حضرت اعلیٰ مرآده داشته و قبل از اظهار امر، یعنی در سن کودکی از آن حضرت چون حاج سید جواد کربلایی و شیخ عابد آثاری دیده است. پس این بشارت از زمان دور و محبوب نادیده نیست. منتهی او در همان کودکی پی به مقام حضرت برده و شاید تراوشات صریحی از ایشان ظاهر شده که دانسته است، حضرت دارای چه مقامی است.

ثانیاً او در ابیات خود، چنانچه از بعد بیاید، تصریح به اسم حضرت اعلیٰ (علی محمد) نموده و ضمن تحقیق در حالش معلوم شد کسی دیگر که مرشد او بدین نام در شیراز بوده باشد، به دست نیامد و حتی صاحب فارسنامه با همه تفصیلی که درباره اشعار و احوال وی در چندین صفحه در کتاب خود در این خصوص داده، ابداً اشاره بدین موضوع نکرده و این کتاب مطبوع و منتشر بوده و در کتابخانه‌های مهم از جمله کتابخانه آستانه قدس رضوی مشهد و مجلس شورای ملی موجود است. به علاوه صحبت ابا دارد از این که نام محبوبش را برد و می‌ترسد اسم او را افشاء نماید و چون سخن به تسمیه می‌رسد، می‌گوید:

چاره گفتن مرا جز رمز نیست گر بنامش رمز آرم غمز نیست

بدیهی است، افشای نام عالمی از علما که لابد شهرتی داشته، کار پر خطری نیست، مگر آن که محبوب کسی باشد که هنوز در پردهٔ خفاست و صحبت نیز بر او چون سید رشتی حتی از زمان و مکانش ترس دارد.

ثالثاً او در اشعار خود اشاره به مقاماتی برای کسی که منظور اوست می‌نماید که جز دربارهٔ انبیای اولوالعزم صادق نیست و از چون صحبتی محال است که مرشدش را از پیغمبر اسلام بالاتر برده و وقتی که مقایسهٔ منزل محبوب با خانهٔ کعبه به میان می‌آید «این هذا البیت من ذا این این» بگوید و این موضوع در صفحات بعد بهتر معلوم خواهد شد.

باری مثنوی او شامل صد و ده بیت است و آن را چند سال قبل از اظهار امر سروده است. این مثنوی یکی از آن آثار دلپذیر و عجیبی است که حکایت از یک دنیا سوز و عشق شاعر می‌نماید، به حدی که خواننده را از حال خود متأثر می‌سازد. برای ابلاغ پیام به محبوب آسمانی دست به دامان باد صبا می‌شود و از او برای رساندن پیام به مولی‌الانام مدد می‌طلبد، گریه‌ها می‌کند، ناله‌ها سر می‌دهد، خضر پیغمبر را به همراه باد صبا کرده راه کوی یار را از کوچه و بازار بدو نشان می‌دهد و او را به منزلی که:

وه چه منزل آن که نازل شد در آن آیت حسن خدای آسمان

است، می‌رساند و در وصف نگار غزل می‌سراید و آن را به اشگ دیده پیچیده، به دامن برید رشید می‌گذارد و او را ترجمان سوز دل و اشگ دیده می‌کند. باری با همهٔ حلاوت و لذتی که اشعار صحبت داراست، ما از صد و

ده بیت آن ۶۲ بیت ذیلاً نقل می‌کنیم و خوانندگان محبوب را به دیوان
مطبوعش احاله می‌نماییم:

ای صبا، ای کاروانسالارحی
ای متاعت رونق بازارحی
مرحبا، ای محرم اسرارمن
وی عبیر افشان زلف یارمن
الله، الله بال همت بازکن
برفراز سدره‌ای پروازکن
هیچ دانی می‌روی زینجا کجا؟
از کجایت می‌فرستم تا کجا؟
از دیار خامشان تا بزم راز
وز سرای عجز تا جولان ناز
از زیان عاشقی تا سود عشق
وز فراز عشق تا بهبود عشق
از بردل تا بردل‌دار آن
از برجان تا برجانان جان
سوی صید آگین شکارستان کین
سوی خلد آئین نگارستان چین
نی‌چه می‌گویم، چه نسبت‌هاست این!
حاش لله نسبت بیجاست این

او کجا و شکر شیرین کجا
 او کجا و سنبل و نسرين کجا
 در مثل هر چند گشتم ره سپر
 گشتم از راه معانی دورتر
 بسکه تمثیلات بی معنی زدم
 این فسون از مثنوی یاد آدم
 ای برون از وهم و قال و قیل من
 خاک برفرق من و تمثیل من
 بایدت رفتن کلیم آسا به طور
 منزلی بس صعب و راهی دور، دور
 باید اندر سینه سینه شوی
 پا برهنه بر دم مینا روی
 یا بسوزی از تجلی های او
 یا سلامت رخ نهی بر پای او
 بشنوار نشینده ای از مثنوی
 این حدیث از معنوی مولوی
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و چالاک شد
 ای صبا، ای عیسوی دم، همّتی
 ای دم صبح از تو خرم، همّتی

رحم کن بر ناله‌های زار من
 در دل شب آه آتشبار من
 سیل اشگم بین که از حد درگذشت
 رو براه آور که آب از سرگذشت
 هر که را بینی به خود انباز گیر
 توشه برگیر و ره شیراز گیر
 وه چه شیراز آن که خاکش عیش بیز
 عیش خیز و عیش بیز و عیش ریز
 باز جو سر رشته آن راز را
 رخنه شیرازه شیراز را
 گام زن بر پا شکسته خارها
 کوچه‌ها را پوئی و بازارها
 با فغان و ناله وزاری همی
 پرسی از یاران بازاری همی
 کای عزیزان کوی طنّازی کجاست
 منزل آن ترک شیرازی کجاست
 وه چه منزل آن که نازل شد در آن
 آیت حسن خدای آسمان
 آن که خاک او به خون آمیخته
 هر قدم دل بر سر دل ریخته

آن که جان‌های عزیزان خاک اوست
 آن که مژگان‌ها خس و خاشاک اوست
 آن که رشک از وادی ایمن زند
 آتش طورش سرا از روزن زند
 عاقبت خضری به راه آید ترا
 راه کوی یار بنماید ترا
 چون عیان گردد ترا بام و درش،
 غرفه و ایوان عالی منظرش،
 می‌رسانی آستانش را درود
 می‌سراییی آن سرا را این سرود
 کای مبارک منزل سلمی، سلام
 وی نوآئین مکنم سعدی، سلام
 ای تورشگ کعبه و رکن و مقام
 وی حریمت غیرت بیت الحرام
 ای طوافت عین فرض و فرض عین
 اینَ هذا البیت من ذا اینَ این؟
 چون در آئی از در اخلاص او
 سوی خلوتگاه خاص انفاس او
 در حضورش جبهه سائی می‌کنی
 مردمک را طوطیایی می‌کنی

گه پری پروانه وش گرد سرش
گه چوخاشاکی به خاک افتی برش
گه کنی آغاز شور و ولوله
افکنی در بارگاهش غلغله
از پی آن عجز و غوغا و خروش
پای تا سرگوش شو، بنشین خموش
کز تو خواهد خواست راه آورد را
بهر راه آورد خوان این فرد را
مانده ام از یار دور و زنده ام
زین گنه تا زنده ام شرمنده ام
بعد از آنت پرسش از هر جا کند
هر چه را پرسش کند، بر جا کند
گر سخن پرداز مجلس اوست، اوست
خرده بین و نکته سنج و بذله گوست
هر چه گوید، پیش حرفش خاک باش
لیک وقت پاسخش چالاک باش
گه گهی تیغ زبان را تیز کن
گه گهی از سطوتش پرهیز کن
چون ز پاسخ دادنش پرداختی،
هر چه فرماید، جوابش ساختی،

اندک اندک آیی از پیرامنش
نرم نرم آویزی اندر دامنش
دامنش چون گشت دست افشان تو،
آن زمان دست من و دامان تو
پای تا سر آتشم، واحسرتا
سوختم، واصحبتا، واصحبتا
کی به خود می بردم از هجران گمان
الأمان از درد هجران، الامان
من کجا و درد دوری از کجا
من کجا و این صبوری از کجا
آن که نامش هست نامی ترزنام
می نگویم نام او در بزم عام
چاره گفتن مرا جز رمز نیست
گربه نامش رمز آرم غمز نیست
مبتدایش مبتدای مبتداست
منتهایش منتهای منتهاست
ای صبا اطناب حرف آرد صداع
بر میان بریند دامان وداع
چون کنی عزم وداع دلبرم
تحفه ای از حضرتش آری برم

می نخواهم تحفه‌ای جزیک، دو تار
 از مطراً طرّه طرّاریار
 یا شیمی از گل آن بوستان
 یا کفی از تربت آن آستان
 تا به کی طول سخن صحبت، بس است
 بزم اورا این همه صحبت بس است

این ابیات صحبت محتاج به توضیحی است، ولی سخن کوتاه نموده، خوانندگان عزیز را به دقت در مضامین بعضی ابیات، علی‌الخصوص آنچه که با خط درشت‌تر مشخص نموده، توصیه می‌نماید. چه که در بعضی از آن ابیات نوعی سخن می‌راند که صریحاً پیدا است که محبوب او غیر از نگار جسمانی است. به نحوی که گهی آن منزل را طور سینا می‌خواند و دمی بیت مبارک. محضر نگار را وادی ایمن نام می‌برد و زمانی آن مقام را رشک کعبه و رکن و مقام می‌نامد و غیرت بیت الحرام موصوف می‌کند. عجباً که بدین وصف هم کفایت نکرده، خود را سرزنش می‌کند و پشیمان می‌شود و می‌گوید: «أینَ هذا البیت من ذا اینَ این»، یعنی این خانه کجا و خانه کعبه کجا، این دو قابل قیاس نیستند. در وصف محبوب مطالب و امثالی ذکر می‌کند و بالأخره به یاد این شعر مولوی می‌افتد که:

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

تا به جایی می‌رسد که می‌خواهد نام مبارک را ببرد، ولی چاره گفتن را جز رمز نمی‌بیند و می‌گوید:

مبتدایش مبتدای مبتداست منتهایش منتهای منتهاست

و در این بیت اسم حضرت اعلی (علی محمد) را به تلویح می‌گنجاند. چه که مقصد از مبتدای مبتدا «علی» است که مبتدای ائمه بود و منتهای منتها نیز «محمد» است که منتهای انبیا و خاتم النبیین به اصطلاح مسلمین بود و بدین وسیله تصریح می‌کند که اول نامش «علی» و آخر آن «محمد» است. دیگر از اشعار صحبت غزلی است که چنین شروع می‌شود:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی
ز چه رو آلت بریکم نرنی؟ بزن که بلی، بلی

این غزل را بعضی به حضرت طاهره منسوب داشته‌اند ولی از ایشان نیست و از صحبت است که صاحب فارسنامه آن را در کتاب خود در ضمن شرح حال صحبت، محض نمونه اشعار او ذکر کرده است. فقط حضرت طاهره غزلی به استقبال این غزل سروده‌اند که چند بیت مختصر است و آن غزل غالباً با این غزل مخلوط می‌شود. غزل طاهره چنین شروع می‌شود:

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان زره ولا

بالجمله صحبت در این بیت به آیه قرآن که درباره ظهور انبیا و ندای «ألسن بریکم» در سوره اعراف نازل شده، اشاره کرده و صریحاً خطاب به محبوب خود می‌گوید، چرا نمی‌گویی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ تا همه فریاد زنیم، که بلی بلی.

حضرت طاهره

در این جا لازم است که ذکرى نیز از حضرت طاهره زکيه که در تاريخ امر نامش مشتهر و قیام و شهادتش مشهور است، نمایم. بدان نفس زکيه، اشعار زیادى منسوب داشته‌اند. ایشان گاهى اشعار صحبت لارى را مى‌خوانده و تکرار مى‌کرده‌اند. به این علت تعدادى از اشعار صحبت را از جناب طاهره دانسته‌اند. از جمله اشعارى که نسبت آنها به حضرت طاهره صحیح است، دو مثنوى و دو غزل است. این دو مثنوى، یکى شامل ۱۸۲ بیت و دیگری ۱۷۸ بیت است و برهان صحت انتساب آنها یکى آن که مطالب آن شامل حقایق ظهور بیان است، دیگر آن که بسیار شبیه به آثار اهل بیان، على الخصوص حضرت طاهره است. سوم آن که حضرت طاهره هم در متن و هم در آخریکى از آنها تخلص خود را یاد کرده و فرموده‌اند:

طاهره بردار پرده از میان تا بیاید سرّ غیبى در عیان

چهارم آن که بشارت ظهور ابدع ابهى در آن مندرج است. اما آن دو غزل یکى چنین شروع مى‌شود:

حبّدا، ای بهجت فا، حبّدا حبّدا، ای نزهت طا، حبّدا

و تمام آن چون شامل بعضی بشارات است، در ذیل، در ضمن بشارات طاهره نقل می نماییم. قطعاً دیگر چنین شروع می شود:

باید آید شما معشر احباب برون

از حجابات بهائیه به صد غنج و فنون

و در آخر این قطعه این عبارات از قلم طاهره صادر شده: «یا اهل الله انشاءالله صحائف در اعمال فرضیه و مذهبیه خواهد مرسول گردید. سعی در ترقی نمایید و قدر این اوقات را بدانید که یوم شهادت اکبر نزدیک و بعد از شهادت نقطه، دیگر مهلتی لأجل احدی نیست و الحمدلله رب العالمین. تمام شد در یوم پنجشنبه، بیستم شهر شعبان العظم ۱۲۶۷.»

این اشعار را حضرت حکیم الهی از اهل قزوین که مصداق (اهل البیت ادری بما فی البیت) بوده اند، به نام این که از میان آثار ایشان به دست آمده، به جناب فاضل یزدی داده اند و ما در این جا ایاتی از یک مثنوی ایشان ذکر می کنیم که در آن شرحی از کیفیت ظهور حضرت بهاءالله موجود است:

عرف فرمایم من از بحر ظهور

ریزم اندر جام بهج با سرور

درگذارد سال‌های ما مضمی
 آید او با جلوه‌های ما بدی
 تازه از شطر عمائیه نزیل
 او مطهر از دلیل و قال و قیل
 بل بذاته حاکی از سرّ بیان
 کاشف اسرار رب کن و کان
 ذکر از غیر خدا نارد عیان
 ها انا القدوس فعال بشان
 هان شنو تغرید من جذبای او
 پس ترنم‌های با فحوای او
 این منم بدّاع آدم در عیان
 ظاهرش بنمودم از طلع المنان
 بعد او ظاهر نمودم نوح را
 تا کند بار امانت را ادا
 این که غیرم نیست خلاق وجود
 آورم آن را که خواهم در شهود
 بشنو از ما بهجت^۱ اسرار اله
 تا که آیی در ادای ما گواه
 هان نگرای سامع آیات حق
 آمدت امر الهی با نطق

^۱ بهجت نام یکی از منسوبین طاهره بوده که بدوانس و الفتی داشته است.

در نگر در را کین فلکيه
عدۀ عين احرف بس فوريه
ريزد از ايشان شرار ناريه
نحن هوليس سوانا باقيه
زان که آمد امر حق با استتار
چار ارکان را نمود املاي يار
ما شنيديم و اطاعت کرده ايم
غير ما انزل زخود ببريده ايم
هان ايا سامع نگر در منظره
آمد آن سرستير مستره
نقطۀ ناريه او شعالۀ شد
عکس او بروي بسان هاله شد
يا الها اين چه شور با شرر
اوفتاد از شطرۀ بيت القدر
باعث قهرت خداوند بيان
نيست جز تحريق نقطه در عيان
زان که اين نقطه بود سرّ بدا
نيست غيرش را وجود از ما بدا
يا الها هر که او را در ربود
خود ربود اما ز او غافل نبود

یا الها بعد نقطه مهلتی
 نیست دیگر از دلیل حکمتی
 بهجتم باید که آئی در خروش
 آیدت بحر ظهاریه بجوش
 ریز در جام ظهور طاهره
 از تغنی های نور ظاهره
 تا که آرد روح اکبر در ظهور
 ها انا البشار بالسّر القطور
 در ترفع آید او اندر سماء
 تا که آید وجهت طلعت بهاء
 آمدم کاید برون از احتجاب
 ریزم از رشحات نوری سحاب
 آشکار آرم کنوز خافیه
 انک الحق لیس دونک باقیه
 شمس را بینم مدور در سماء
 ها انا الحق المطلع فی عماء
 گوی ای با فرّ و عزت ظاهره
 بهجت ای نور فؤاد طاهره
 یا الها شاهدم باش ای اله
 بهجتم آمد مرا الآن گواه

یا بها دریاب بهجت را کنون
تا که یابد سراعیان الفنون
حرفی از این ورقهٔ سینائیه
ناید او را محتجب از خافیه
بایدت ظاهر نمائی ای حبیب
انّ یومی من سواه لایطیب
آمد او با جلوه‌های سرمدی
ظاهراً بنمود وجه احمدی
عالمی را از شرر پر شور کرد
آدمی را او سراسر نور کرد
طاهر بردار پرده از میان
تا بیاید سرغیبی در عیان
گوید الحمد هورب جمیل
قد تشعشع من طرازات الجلیل
یوم موعودی به عالم شد عیان
درگذراز این و آن و حین و حان

اما قطعۀ دیگر که در بالا ذکر شد چنین است:

حبّذا ای بهجت فا حبّذا
حبّذا ای زهت طا حبّذا

مرحبا ای رشحۀ فطر بدیع
 در تالؤلؤ از مرایا مرحبا
 مرحبا ای شارب کأس طهور
 اول باعث به احیا مرحبا
 چون پیامد مرحبایت از عماء
 خواستی از حا به ابھی مرحبا
 جملۀ ذرات مدهوش و صعیق
 یافتی آن کنز اخفی مرحبا
 نازل آمد از خداوند جلیل
 جوهری لا مثل امرا مرحبا
 هان بگیر این منظر با استتار
 زان درخشان وجهۀ فا مرحبا
 باش با ما در تغرّد ای حبیب
 تا بیابی سرایفا مرحبا
 آیدت اقرب لمح العیش عیان
 کنز غیبی آشکارا مرحبا
 بهجتم از بهجتت باشد بهیج
 وجه بهجت در مرایا مرحبا

در ابیات فوق نیز خطاب به بهجت مطالبی بیان می‌فرمایند از جمله مقصد از مصراع «خواستی از حا به ابهی» نام اول حضرت بهاء‌الله است که با حا شروع شده (حسینعلی) که بعد به بهاء‌الله تبدیل گردید.

دیگر از آثار مسلم طاهره دو قطعه است که هر دو در بشارت ظهور بوده و متأسفانه از هر کدام جز یک بیت در دست نیست. یکی بیتی است که جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوح سراج از او نقل کرده‌اند و آن چنین است:

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

و دیگر قصیده‌ای است که نبیل زرنندی آن را در نزد فتی الملیح دیده و یک بیت آن را در تاریخ نقل کرده است و آن چنین است:

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان
در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

علاوه بر آن چه ذکر شد، بوده‌اند از شعرائی که در اشعار خود اشاره به آثار پر انوار ظهور کرده‌اند که تحقیق درباره آنها به عهده احبای محقق و جوانان فاضل قرن یزدان است.

از جمله در بین ترکمن‌های ایران دیوانی از عارفی موجود است که ابیاتی در آن در بشارت ظهور یافت می‌شود. بعلاوه اشعار و ابیات دیگری نیز

در دست بود که از شرح و تفسیر آنها صرف نظر نمود. از جمله اشعاری که صاحب کتاب «الایمان فی اظهار نقطة البیان» نقل نموده از قبیل:

بینی توبه فا ملک مغیرگشته

در وقت غَلَطَ زیرو زبرترگشته

در سال غَلَبَ اگر بمانی بینی

ملک و ملک و مذهب و دین برگشته

و یا شعر منسوب به شیخ سعدالدین محمد حموی که:

اذا بلغ الزمان عقیب صوم بسم الله فالمهدی قاما... الخ

که شبیه آن در فتوحات مکیه نیز موجود است. و یا اشعار و ابیاتی که در کنز الفوائد ابوالفتح کراچکی موجود است و چنین شروع می شود:

ایها الدعی لقد اسمعتنی کلما قلت و ما بی من صمم

و چنین ختم می شود:

ولنا فی کل دور کرة نعرف الدین و طوراً فی العجم
فاذا ما بلغ الدور الی منتهی الوقت اتی طیر القدم
بکتاب فصلت آیاته فیہ تبیان احادیت الامم

قآانی

بی مناسبت نیست در این جا ذکری نیز از قآانی - هر چند در شمار معاصرین حضرت اعلی است، نه مبشرین - بنماییم. این شاعر که در ۱۲۲۲ - ۱۲۷۰ ه ق می زیسته، به تصریح مطلعین در تمام عصر صفویه و قاجار، بعد از صائب معروف ترین شعرا بوده و تا ده سال بعد از اظهار امر حضرت اعلی، یعنی در بحبوحه مصائب و بلایای لاتحصای دوره اولای امر مبارک می زیسته است. وی به حضرت اعلی اعتقاد قلبی داشته و قصیده غرا و شیوایی در وصف ظهور سروده است. این قصیده را در دیوان های چاپ اخیر وی تحت عنوان «در مدح یکی از علمای اعلام و فضلال ذوی العزة و الاحترام گوید» به طبع رسانیده اند، ولی در دیوانی که اولین چاپ آن بوده و در سنه ۱۲۳۷ یعنی سه سال بعد از فوت شاعر به طبع رسیده، در بالای قصیده چنین نوشته اند: «در مدح و منقبت حضرت قائم امام محمد مهدی صلوات الله علیه» نسخه ای از این دیوان در کتابخانه های امری یزد و طهران موجود است.

تمام اشعار این قصیده حاکی است که در وصف موعود منتظر سروده شده و ۳۶ بیت است که ذیلاً به ذکر ۲۷ بیت منتخب آن قناعت می شود:

مقتدای انس و جان آمد پدید
پیشوای این و آن آمد پدید
فیض فیاضی ز دیوان ازل
برکه، برپیر و جوان آمد پدید
نور اشراقی ز خلاق زمن
برچه، براهل زمان آمد پدید
حامل اسراروحی ایزدی
برزمین از آسمان آمد پدید
معجزآیات غیب سرمدی
با ضمیر غیب دان آمد پدید
یک جهان تسلیم و یک عالم رضا
از بریک طیلسان آمد پدید
یک فلک تحقیق و یک گیتی هنر
در دو مشت استخوان آمد پدید
قاف تا قاف جهان شد پرز جان
تا همی جان جهان آمد پدید
ملک دین را حکمران شد جلوه گر
سَرِّحق را ترجمان آمد پدید
راز دل را راز دان شد آشکار
ملک جان را قهرمان آمد پدید

زد بسی نیرنگ نقّاش قضا
تا چنین نقش از میان آمد پدید
نقش مقصود اوست وین بی رنگها
بر سبیل امتحان آمد پدید
صورت فیض ازل شد جلوه‌گر
معنی سرّ نهان آمد پدید
وصف آن جان را که جويا بود جان
با تنی خوشتر ز جان آمد پدید
آن چه را در آسمان می جست دل
بر زمین، خوش ناگهان آمد پدید
راست گویی بر زمین از آسمان
ناگهان جبریل سان آمد پدید
کی نماید جلوه در هفت آسمان
آن چه در این خاکدان آمد پدید
تهنیت را یک به یک گویند خلق
عارف آن بی نشان آمد پدید
آن چه بر زانديشه، آمد آشکار
آن چه بیرون از گمان، آمد پدید
آن که می گفتیم حرف مدحتش
می نگنجد در زبان آمد پدید

آب شد از رشک سرتا پا محیط
 کان محیط بی کران آمد پدید
 طعنه زن شد خلق جان افروز او
 زان بهشت جاودان آمد پدید
 شعله ور شد خشم عالم سوز او
 زان جحیم جان ستان آمد پدید
 جاودان آباد باد آن سرزمین
 کان سپهر جود از آن آمد پدید
 در مدیحش بیش از این گفتن خطاست
 کاین چنین یا آن چنان آمد پدید
 مختصر گویم هر آن رحمت که بود
 در حجاب سرّ همان آمد پدید

این ابیات نیز محتاج توضیحاتی است، ولی دقت در مضامین و تعمق در دقایقش را که در وصف حضرت بیان نموده، به عهده خواننده هوشمند می‌گذارم.

قآنی چون در زمان بلایا و مصیبات می‌زیسته، تجاهر به ایمان ننموده، ولی از ابیات او پیداست که از این وضع رنج می‌برده و خود را قابل سرزنش می‌دانسته. از جمله قصیده‌ای دارد که در اول آن مطالبی در این خصوص بیان کرده و تخلّص آن را به مدح حضرت امیر (ع) کشانده است و چند بیت از اشعار اوایل آن قصیده چنین است:

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن
یا زجانان، یا زجان، بایست دل برداشتن
نا جوانمردی است چون جانوسیار و ماهیار
یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن
یا اسیر حکم جانان باش یا در بند جان
زشت باشد نوعروسی را دو شوهر داشتن
شکرستان کن درون از عشق تا کی بایدت
دست حسرت چون مگس ازدور بر سر داشتن
تا کی از نقل کرامت‌های مردان بایدت
عشوه‌ها همچون زنان در زیر چادر داشتن
گرچه گاهی از پی بوجهل جهلان لازم است،
ماه را جوزا نمودن، سنگ را زر داشتن
از نبی باید نُبی را خواست کز بوجهلی است
چشم اعجاز و کرامت از پیمبر داشتن
در سر هر نیش خاری صد هزاران جنت است
چند باید دیده نابینا چو عبهر داشتن

عده‌ای از بزرگان و اهل بصیرت در آن زمان به همین وضع می‌زیسته و
ناچار بوده‌اند که گاهی برای حفظ جان و رفع سوء ظن دیگران حتی از ذکر
اخبار و آثار صدق این امر خودداری کنند و نتوانند که اگر اَقلاً ایمان ندارند،

مطالب خود را به نحو تحقیق و بی طرفانه نوشته، باقی گذارند. از آن جمله است مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ که در آن شرحی به اشنع عبارات درباره امر یاد نموده و بالأخره ندای وجدان او را راحت نگذارده، و به نگارش رساله دیگری برای برائت خود اقدام نموده است و حضرت عبدالبهاء در لوح مصر، دکتر مهدی خان مدیر جریده حکمت چنین فرموده‌اند، قوله الاحلی: «تاریخ ناصری داد سخنوری را داده و این آوارگان را مخرب بنیان و هادم اساس ایمان و سبب ویرانی عالم امکان پنداشته و نگاشته، ولی در اواخر ایام رساله مخصوصی به خط خودش منصوص نموده که آن چه در حق این طایفه تحریر یافته، نظر به اقتضای زمانه و مراعات خاطر آشنا و بیگانه بوده و حقیقت حال نه چنان است و آن رساله در نزد یکی از خاندان او به خط او موجود.»

و در لوح دیگری فرموده‌اند: «مرحوم سپهر بعد از این که در تاریخ ناسخ التواریخ خویش به اشنع تعبیرات و اقبح عبارات از این امر بنگاشت، قبل از فوتش به حسب روایات مؤکده، رساله‌ای مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آن چه در تاریخ کبیر نوشته‌ام، نظر به مقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود، لهذا مجبورم که حقیقت را بنگارم، تا من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند. آن رساله الآن موجود...» انتهى

فهرست مراجع

- ۱- دکتر شفق: تاریخ ادبیات ایران
- ۲- محمدعلی فروغی ذکاء الملک: حکمت سقراط
- ۳- هندوشاه: تجارب السلف
- ۴- مولوی: مثنوی
- ۵- ابوالفضائل: حجج البهیة
- ۶- تورات
- ۷- آثار حضرت زردشت
- ۸- قرآن
- ۹- ابوالفضائل: درر البهیة
- ۱۰- شمس العلماء: ابداع البدائع
- ۱۱- نعیم سدهی: دیوان اشعار
- ۱۲- شیخ بهائی: کشکول
- ۱۳- ابن السبکی: طبقات
- ۱۴- دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران
- ۱۵- حضرت امیر: دیوان
- ۱۶- ملا محسن فیض کاشانی: کلمات مکنونه
- ۱۷- ملا محمد باقر مجلسی: بحار الانوار

- ۱۸- حضرت اعلى: تفسير والعصر
- ۱۹- شيخ صدوق: عيون اخبار الرضا
- ۲۰- ميرزا تقى سپهر لسان الملك: ناسخ التواريخ
- ۲۱- نبيل زرندى: تلخيص تاريخ نبيل زرندى، مطالع الانوار
- ۲۲- طوسى: كتاب الغيبة
- ۲۳- عباس اقبال آشتياني: خاندان نويختى
- ۲۴- كلينى رازى: اصول كافى
- ۲۵- دكتور هيكل: زندگاني محمد
- ۲۶- مرعشى: تاريخ طبرستان و رويان و مازندران
- ۲۷- رضاقللى هدايت: نژادنامه (نسخه خطى متعلق به كتابخانه مخبر السلطنه هدايت)
- ۲۸- ابوالحسن على بن حسين مسعودى: مروج الذهب
- ۲۹- جمال زاده: هزاريشه
- ۳۰- احمد حمدى: تبيان و برهان
- ۳۱- آثار سيد رشتى
- ۳۲- سنائى: حديقه الحقيقه
- ۳۳- اسكندر بيك منشى: تاريخ عالم آراى عباسى
- ۳۴- ميرزا محمد بن سليمان تنكابنى: قصص العلماء
- ۳۵- ديوان حافظ
- ۳۶- شاهنامه فردوسى
- ۳۷- ياقوت حموى: معجم البلدان

- ۳۸- ملاً محسن فیض کاشانی: تفسیر صافی
- ۳۹- دکتر محمد معین: حافظ شیرین سخن
- ۴۰- صحبت لاری: دیوان صحبت لاری
- ۴۱- عزیزالله سلیمانی: مصابیح هدایت (مجلدات مختلف)
- ۴۲- فاضل مازندارانی: ظهور الحق
- ۴۳- شاه نعمت الله ولی: دیوان شاه نعمت الله ولی (نسخه خطی متعلق به آقای روحانی)
- ۴۴- نامه دانشوران
- ۴۵- رضاقلی خان هدایت: مجمع الفصحا
- ۴۶- ابن فارص: دیوان ابن فارص
- ۴۷- میرزا عبدالله صحیح فروش: استدلالیه صحیح فروش
- ۴۸- میرزا حسین شیرازی: فارسنامه‌ی ناصری
- ۴۹- طاهره: اشعار طاهره (جزوه خطی متعلق به جناب فاضل یزدی)
- ۵۰- قآنی: دیوان قآنی
- ۵۱- الواح حضرت اعلی
- ۵۲- الواح حضرت بهاءالله
- ۵۳- الواح حضرت عبدالبهاء
- ۵۴- یادداشت‌های جناب نبیل زاده
- ۵۴- حضرت شوقی افندی: گادپاسزیای (کتاب قرن بدیع)

فهرست اسامی خاص

- الف
- اسمعیل، شاه ۲۲
- اصحاب کهف ۷۱
- اصحاب الرّس ۷۶
- اعلی، حضرت ۱۴، ۲۴، ۳۸-۳۹،
- ۶۲-۶۳، ۷۸-۷۹، ۸۹، ۹۹، ۱۱۹
- افریقا ۵۸
- الراضی، خلیفه ۴۵
- الفیه ۴۱
- امراء القیس ۱۱
- امیر، حضرت ۱۳-۱۴، ۲۲، ۳۹
- امیرمازندرانی ۹۶
- انوشیروان ۵۵
- اندلس ۵۸
- ایقان، کتاب ۴۳
- ب
- بابا اسکوداری ۹۵
- باغ رضوان ۵۹
- باوندیه ۵۶
- بخارا ۳
- برجیس، دکتر ۵۳
- بغداد ۲۰، ۴۵، ۶۰، ۹۴
- آذربایجان ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۹۵
- آغاسی، حاجی میرزا ۸۴.۸۳
- آل مظفر ۸۲
- آهنگ بدیع ۴
- ابن ابی عون ۴۵
- ابن العربی ۳۸
- ابن فارض ۲۸، ۳۲.۳۳
- ابن سعد ۵۱
- ابن مالک ۴۱
- ابن مقله ۴۵
- ابن هاشم ۵۱
- ابراهیم، حضرت ۵۶، ۹۰
- ابوالاسحاق ۴۵
- ابوالعتاهیه ۳
- ابوالفضائل ۸، ۵۲.۵۳
- ابوبکر ۲۵
- ابوجعفرین بسطام ۴۵
- ارس، رود ۷۶
- ارمغان، مجله ۷۵
- استدلایه صحیح فروش ۹۳
- استرآباد، گرگان ۴۱

بنی اسرائیل ۵۶
بنی هاشم ۵۰

بهائی، شیخ ۱۹، ۷۳

بهاء الله، حضرت ۵۱، ۵۶، ۷۰، ۷۳،

۷۴، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۱۱،

۱۱۷

بهجت ۳۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

بوشهر ۲۷

بیت الحرام ۱۰۴، ۱۰۷،

بیت سلمی ۷۸

ت

تاریخ الرسل والملوک ۵۱

تاریخ نیل ۷۸-۷۹

تبیان وبرهان ۶۰

تفسیر صافی ۷۸

تفسیر والعصر ۱۸

توقیع محمد شاه ۶۳

خ

خاتمیت ۴

خاقانی ۷۵

خاندان نوبختی ۴۳

خاندان نوری ۵۲

خراسان ۵۵

ج

جامی ۲۸

جعفر، کذاب ۴۹

جمال زاده ۵۷

جمال قدم ۵-۶، ۳۴

زين العابدين، امام ۱۸

خضر، پيغمبر ۱۰۰

س

د

ساسانيان ۵۲، ۴۳

درخش ۳۳

سامره ۲۰

ديلمی ۵۸

سپهر، مورخ الدوله ۱۲۴، ۷۷

دعای غیبی ۲۴

سررشته دار ۸۲

سقراط ۳

ر

سلماس ۷۸

راسخ، شاپور ۵۳

سعد الدين محمد حموی ۱۱۸

رجال لارستان ۹۸

سليمان ۹

رستم آباد ۵۴

سليمانيه ۲۸

رشيد ياسمی ۷۴

سليمانی، عزيزالله ۸۱

رسول، حضرت ۵۵، ۱۳، ۱۱

سمرقند ۸۵

رکن مقام ۱۰۳

سنائی ۶۷

رضا، حضرت ۲۰، ۱۹

سيدالشهدا ۲۴

رضاقلي خان هدايت ۵۲

روحانی، غلامرضا ۹۲، ۸۶

ش

روحي روشنی ۴

شلمغانی ۵۱، ۴۸، ۴۶-۴۳، ۹

رودکی ۳

شمس العلماء ۱۰

روضه الصفا ۵۲

شهر عکا ۳

رياض العارفين ۵۳

شيراز ۹۸، ۸۰، ۲۷

شیطان ۵۰

ز

زردشت، پيغمبر ۷۸، ۷۶، ۷۰، ۹

زمخشری ۱۴

ص

صائب ۱۱۹

صادق، حضرت ۱۸

صفویه ۱۱۹

غ

غزل غزل‌ها ۹

ف

فارس ۵۰

فارسنامه ۱۰۸، ۹۹

فاضل مازندرانی ۸۲، ۲۷

فاضل یزدی ۱۱۱

فاطمه ۲۳، ۱۱

فتوحات مکیه ۶۱، ۵۸

فردوسی ۷۴، ۹

فرعون ۴۷

فیروزآبادی ۱۳

ط

طاهره ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۸

طبرستان ۵۳

طبری ۵۱

طبقات کبیر ۵۱

طورسینا ۱۰۷

طوسی ۴۱

طهران ۹۰، ۸۵، ۸۲، ۵۷، ۵۳، ۴۳

ظ

ظهورالحق ۲۷

ق

قآنی ۱۲۴، ۱۱۹

قائم آل محمد ۵۱

قاجار ۱۱۹

قباد ۵۶

قرآن ۱۰۹، ۹۰، ۷۶

قصیده تائیه ۲۸

قصیده عزورقائیه ۲۸

قوشچی اوغلی ۹۳، ۸

قاینات ۳۳

ع

عائله نوری ۵۵

عباس اقبال ۴۳

عباس، شاه ۴۱

عبدالبهاء ۵۶، ۳۶، ۳۴، ۳۲، ۲۰، ۸

۱۲۴، ۹۰، ۷۸، ۸۰

ک

- کاشان ۷
 کاظم رشتی، سید ۶۵
 کتاب الغیبیہ ۴۳
 کجور ۵۵
 کراچکی، ابوالفتح ۱۱۸
 کربلائی ۹۲
 کسری ۵۰-۵۲
 کعبہ ۱-۳
 کعب بن زبیر ۱۲
 کنز الفوائد ۱۱۸
 کیوس - کیتوس ۵۵

ل

- لار ۹۸
 لوح ابن ذئب ۴۶
 لوح احمد ۴
 لوح رئیس ۹۱
 لوح سلطان ۹۱
 لوح شکرشکن ۳۲
 لوح قرن ۲۸

م

- مآثر المنیر ۲
 مازندران ۵۵
 منصور حلاج ۴۶-۴۷
 مولوی ۵-۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۰۷
 میرسید، آقا ۲۷

ماکو ۷۸، ۷۹

مأمون ۱۹

ماهان ۸۵

متوکل ۲۰-۲۲

مثنوی ۴۷، ۷۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰،

۱۱۱

محسن فیض، ملا ۷۸

محمد تقی، امام ۲۰

محمد حسین حکمی ۸۲

محمد رضا، سید ۵۱

محمد مشعشع، سید ۹۳

محمد هاشم ۸

محمد معین ۷۹

محمود شبستری، شیخ ۷۹

محبی الدین اعرابی ۸، ۵۸، ۶۱

مخبر السلطنہ ہدایت ۵۳

مروج الذهب ۵۶

مستوفی ۸۱

معجم البلدان ۷۷

معین السلطنہ ۸۲

مسعودی ۵۶

مقتدر، خلیفہ ۴۷

ن

ناسخ التواریخ ۷۷، ۱۲۴

ناصرالدین شاه ۴۱

طوفان نوح ۳۲

نبیل زاده ۲۲

نبیل زرندی ۳۸

نصرین احمد سامانی ۳

نعمت الله، شاه ۳۸، ۸۵-۹۱

نعیم سدهی ۱۰، ۵۱

نژادنامه ۵۳

نور ۵۵

نقطه اولی، حضرت ۸۳

ی

یاقوت ۸، ۷۷

یعقوب ۳۲

و

وحشی بافقی ۲۸

ولی امرالله، حضرت ۲۸، ۳۲

وادی ایمن ۱۰۷

ه

هارون الرشید ۳

هزارپیشه ۵۷

هندوستان ۹۱

ILHÁM-I-SHU'ARÁ

By Ruḥu'lláh Mirábkhání

Book design & typesetting by Fereshteh Hedjazi

Published by 'Aṣr-i-Jadíd Publisher Darmstadt Germany

Second edition

160 B.E. - 2004

ILHÁM-I-SHU'ARÁ

By
Ruḥu'lláh Mirábkhání



'Aṣr-i-Jadíd Publisher
Darmstadt Germany